

ورود غير خدا به قلب ممنوع!



محمد تقى صرفى پور



## مقدمه

بعد حمد و شکر الهی و سلام و درود فراوان بر محمد مصطفی (ص) و اهل بیت طاهرینش.

خداوند در سوره احزاب ایه چهارم فرموده است:

**مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ**

خدا در درون یک مرد دو قلب قرار نداده است...

یعنی فقط باید خدا در قلب ادم باشد و غیر خدا نباید وارد قلب شود تا اینکه انسان بتواند راه سعادت را پیماید...

از امیرمومنان (ع) سوال شد از کجا به این جایگاه عظیم رسیدید؟

امام فرمود در قلبم نشستم نگذاشتم غیر خدا وارد آن شود.

حضرت در بیان دیگری فرمودند:

امیر المؤمنین (ع): «اگر خدا را دوست دارید، محبت دنیا را از دلتان بیرون کنید!»<sup>۱</sup>

امام حسین (ع): «قیمت جمیع دنیا در نزد ولی از اولیاء خدا و در نزد اهل معرفت مثل قیمت سایه است»<sup>۲</sup>.

ای یکدله و صد دله، دل یک دله کن

مهر دگران را ز دل خود یله کن

روزی گنجشک نزد حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام آمد و عرض کرد: این گنجشک ماده به من توجهی نمی کند، هر چه من به او محبت دارم در عوض او به من بی محبتی می کند. حضرت از گنجشک ماده بازخواست کرد، گنجشک ماده گفت: دروغ می گوید که به من محبت دارد، یکی دیگر را هم زیر سر دارد و دوست می دارد حضرت سلیمان زار زار گریه کرد. می دانی چرا؟ خدایا نکند در قلب ما هم، غیر تو جای گرفته باشد.

---

<sup>۱</sup> میزان الحکمه

<sup>۲</sup> میزان الحکمه

وقتی به حضرت مریم سلام‌الله‌علیها خطاب شد: و هزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا.<sup>۳</sup> درخت را حرکت بده تا خرماى تازه از آن بریزد و بخوری. در این هنگام حضرت مریم سلام‌الله‌علیها سؤال کرد که خدایا قبلا خودت روزی مرا در محراب حاضر می‌کردی، حالا می‌گوئی درخت را تکان بده؟

خطاب آمد: قبلا بچه نداشتی تمام افکارت متوجه ما بود لذا ما هم تمام حوائج و خواسته‌های تو را می‌دادیم، ولی الان گوشه‌ای از دلت متوجه این فرزندت شده است، لذا ما هم به همان اندازه که دلت از یاد ما جدا شده، گفتیم درخت را تکان بده تا خرما بریزد و از آن بخوری.<sup>۴</sup>

در این کتاب در مورد ابعاد مختلف ممنوع بودن ورود غیر خدا به قلب انسان مطالب متنوعی آورده شده است.

عید 1403. کرمانشاه

---

<sup>۳</sup> مریم: 25

<sup>۴</sup> تفسیر اثنی عشر 8/169

ورود غیر خدا به قلب ممنوع!

اگر بخواهیم به درجات بالای سعادت برسیم باید همچون پیامبر اکرم (ص) و امیر مومنان (ع) نگذاریم غیر خدا وارد قلب ما بشود.

باید قلب خود را فقط برای خدا قرار دهیم.

این مطلب بسیار مهم و حیاتی در آیات و روایات و دعاها آمده است.

در مقدمه به ایه قرانی سوره احزاب اشاره شد.

در سوره توبه هم آمده است:

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ  
اَقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تُرَضُّونَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ

اللَّهُ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ ۗ وَاللَّهُ لَا  
يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ<sup>٥</sup>

بگو: «اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما، و اموالی که به دست آورده‌اید، و تجارتي که از کساد شدنش می‌ترسید، و خانه‌هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوبتر است، در انتظار باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند؛ و خداوند جمعیت نافرمانبردار را هدایت نمی‌کند

در ایه مذکور صراحتاً آمده که باید محبت خدا را بر هر محبتی مقدم بدارید تا سعادت‌مند بشوید والا اگر محبت خانواده و ثروت و امثال آن نزد شما از خدا مهم‌تر است به سعادت نمی‌رسید.

در مناجات شعبانیه آمده است:

**الهی هب لی کمال الانقطاع الیک**

خدایا مرا به مرحله ای برسان که از همه وابستگی ها رها بشوم و فقط  
وابسته به تو باشم.

در دعای ابو حمزه ثمالی آمده است:

**سیدی اخرج حب الدنيا من قلبی...**

اقای من! محبت دنیا را از قلبم خارج کن.

در روایات آمده است که: محبت به خدا با محبت به غیر خدا جمع نمی  
شود!<sup>۶</sup>

**بیانات ایه الله مصباح در این رابطه:**

**الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ**

روایات بسیاری از فریقین دلالت بر این دارد که هر کس با کسی خواهد  
بود که دوستش دارد. حتی بابی در کتب روایی وجود دارد که مضمون

---

<sup>6</sup> تنبیه الخواطر : 122/2



مشترک همه آنها این عبارت است: **الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ**. ذیل یکی از این روایت‌ها آمده است: **وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ حَجْرًا لَحَشَرَهُ اللَّهُ مَعَهُ**؛ [۲] اگر کسی سنگی را دوست بدارد، روز قیامت با همان سنگ محشور می‌شود. یعنی محبت، نوعی ارتباط بین روح انسان و محبوب ایجاد می‌کند که از هم انفکاک پیدا نمی‌کنند و بالاخره در عالم آخرت ظهور پیدا می‌کند. هنگامی که انسان یاد خدا می‌کند، خدا همنشین او می‌شود. حتی اگر کلمه‌ی خدا را روی کاغذ بنویسید، دیگر نمی‌توانید بی‌وضو به آن دست بزنید. کاغذ، کاغذ است و مرکب هم مرکب، و هیچ‌کدام نیز قداستی ندارند، اما وقتی آن‌را به این شکل نوشتید که نمایشی از خدا دارد و او را به یاد می‌آورد، چنان قداستی پیدا می‌کند که اگر بی‌وضو به آن دست بزنید، گناه کرده‌اید.

### **کربلایی کاظم و دیدن نور آیات**

همه نام کربلایی کاظم را شنیده‌اید؛ روستایی بی‌سوادی که به صورت غیر عادی حافظ قرآن شده بود. حضرت آیت‌الله خزعلی حفظه‌الله می‌گفتند که من روی کاغذی دو «واو» نوشتم، که در هنگام نوشتن یکی از آنها واوی از یکی از سوره‌های قرآن در نظر گرفته و به قصد آن نوشتم. کاغذ را به کربلایی کاظم نشان دادم و گفتم این‌جا چه می‌بینی؟

او سواد نداشت و اصلا الفبا بلد نبود، ولی گفت: من نمی‌دانم چه نوشته‌ای، ولی این حرف نور دارد و آن یکی نور ندارد.

درباره مرحوم آیت‌الله حائری رضوان‌الله‌علیه نیز نقل می‌کنند که کتاب جواهر را جلوی کربلایی کاظم گذاشتند و پرسیدند: چیزی از آن را می‌توانی بخوانی؟ پاسخ داده بود که نه آقا من سواد ندارم، ولی آیات و کلمات قرآن در آن کتاب را نشان داده و گفته بود این جاها نور دارد. بنابراین، عالم اسراری دارد که ممکن است ما درک نکنیم، اما حق نداریم آن را نفی کنیم و گاهی خداوند یک چیزهایی را نشان می‌دهد که برای دیگران حجتی باشد و بفهمند که غیر از این مسائل مادی و بازیچه‌های دنیا خبرهای دیگری نیز هست.

در روایتی که فریقین [۳] آن را نقل کرده‌اند آمده است که جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ وَكَانَ يُعْجِبُنَا أَنْ يَأْتِيَ الرَّجُلُ مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ يَسْأَلُ النَّبِيَّ [۴] صلی‌الله‌علیه‌وآله؛ انس می‌گوید: روزی یک عرب بیابانی خدمت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و گفت سؤالی دارم. برای ما خیلی جالب بود که عربی بیابانی نزد پیغمبر بیاید و بگوید سؤال دارم. همه گوش دادیم ببینیم چه می‌گوید. فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى قِيَامُ السَّاعَةِ؟ پرسید چه وقت قیامت می‌شود؟ حضرت تأملی فرمودند و گفتند: الان وقت نماز است. نماز را می‌خوانیم، بعد از نماز بیا تا پاسخات را بدهم.

حضرت پس از نماز، سراغ عرب بیابانی را گرفتند و او جلو آمد و گفت: من بودم که از قیامت سؤال کردم. حضرت فرمود: **فَمَا أَعَدَدْتَ لَهَا؛** چه چیزی برای قیامت آماده کرده‌ای؟ تو که می‌پرسی قیامت چه زمانی است، برای قیامت چه حاضر کرده‌ای؟ حضرت با این کار خواستند او را متوجه کنند که آن چه مهم است و تو باید دنبال آن باشی، این است که کاری کنی در قیامت به دردت بخورد و فهمیدن زمان آن فایده‌ای برای تو ندارد. **قَالَ وَاللَّهِ مَا أَعَدَدْتُ لَهَا مِنْ كَثِيرٍ عَمَلٍ، صَلَاةٍ وَلَا صَوْمٍ إِلَّا أَنِّي أَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؛** گفت: به خدا قسم! من چیز قابل توجهی برای قیامت آماده نکرده‌ام. نه نمازی دارم و نه روزه‌ای. فقط یک چیز است و آن این که من خدا و پیغمبر را دوست می‌دارم. **فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ؛** هر کسی با محبوبش است؛ یعنی در قیامت تو با ما خواهی بود. انس می‌گوید مسلمانان بعد از اسلام از هیچ چیز به اندازه این مسأله خوشحال نشدند.

### **محبت اهل بیت؛ لازمه محبت خدا**

در روایات دیگری صاحب کشف‌الغمه از عبدالله بن صامت، پسر برادر جناب ابوذر نقل می‌کند که: **حدثني ابوذر وَكَانَ صَفْوَهُ وَأَنْقِطَاعُهُ إِلَيَّ عَلِيٍّ وَأَهْلِهِ هَذَا الْبَيْتِ.** [۵] ایشان می‌گویند این جریان را ابوذر که علاقه خاصی به علی و اهل بیت علیهم‌السلام داشت برای من نقل کرد. **قَالَ: قُلْتُ يَا نَبِيَّ**

اللَّهِ إِنِّي أَحِبُّ أَقْوَامًا مَا أَبْلُغُ أَعْمَالَهُمْ. ابوذر می‌گوید: به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌گفتم: کسانی هستند که من خیلی آن‌ها را دوست دارم، ولی کار آن‌ها را نمی‌توانم انجام بدهم. فَقَالَ يَا أَبَاذَرٍّ، الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ وَلَهُ مَا اكْتَسَبَ؛ پیغمبر فرمود: هر کس، با کسی است که او را دوست می‌دارد، اما هر کسی کار خودش را دارد و مزد خودش را می‌گیرد. همان‌طور که می‌بینید در این روایت عبارت وَلَهُ مَا اكْتَسَبَ آمده است و به این معناست که این‌ها می‌گویم با آن‌ها هستی، به معنای مساوی بودن با آن‌ها در همه چیز نیست. با آن‌ها هستی و آن‌ها را می‌بینی، ولی هر کسی کار خودش را کرده و مزد خودش را دارد. سپس ابوذر آن اشخاص را معرفی می‌کند و می‌گوید: فَإِنِّي أَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاهْلِيهِ نَبِيِّهِ؛ من خدا، پیغمبر و اهل بیت پیغمبر را دوست دارم. و پیغمبر در پاسخ فرمودند: فَإِنَّكَ مَعَ مَنْ أَحَبَبْتَ؛ تو با هر که دوست داری خواهی بود. هنگامی که این گفت‌وگو انجام شد، برخی از افرادی که در این جلسه حضور داشتند، خوشحال شدند و به هیجان آمده و گفتند: فَإِنَّا نَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَمْ يَذْكُرُوا أَهْلَ بَيْتِهِ؛ ما نیز خدا و پیغمبر را دوست داریم، ولی اهل بیت را ذکر نکردند. حال شاید غرضی هم نداشتند و از آن‌جا که الله و رسول در قرآن زیاد در کنار هم آمده فقط این‌دو را ذکر کردند. ولی پیغمبر اکرم ناراحت شدند و فرمودند: أَيُّهَا النَّاسُ أَحِبُّوا

اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِمَا يَغْدُوكُمْ بِهِ مِنْ نِعْمِهِ؛ خدا را به خاطر نعمت‌هایش دوست بدارید. **وَأَحِبُّونِي بِحُبِّ رَبِّي**؛ اگر خدا را دوست دارید، باید محبوب خدا را نیز دوست داشته باشید؛ بنابر این باید مرا هم دوست داشته باشید. **وَأَحِبُّوا أَهْلَ بَيْتِي بِحُبِّي**؛ و از آن‌جا که من اهل بیت را دوست می‌دارم، باید محبوب مرا نیز دوست بدارید.

این کلام تعریضی به گفته آن‌ها بود که گفتند ما خدا و رسول را دوست داریم و اهل‌بیت را ذکر نکردند. حضرت به آن‌ها تعلیم فرمود که شما نیز باید هر که را من دوست می‌دارم، دوست بدارید: **فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ رَجُلًا صَفَنَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ صَائِمًا وَرَاكِعًا وَسَاجِدًا ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ غَيْرَ مُحِبٍّ لِأَهْلِ بَيْتِي لَمْ يَنْفَعُهُ ذَلِكَ**؛ قسم به آن کسی که جان من به دست اوست، اگر کسی بین رکن و مقام - که مقدس‌ترین جایی است که در مسجدالحرام وجود دارد - عمری را به عبادت بگذراند و همه‌اش در حال روزه و رکوع و سجود باشد، ولی اهل‌بیت مرا دوست نداشته باشد، این عبادت‌ها برایش فایده‌ای ندارد. در این هنگام اصحاب متعجب شدند و گفتند مسأله جدی است؛ باید ببینیم این‌ها چه کسانی هستند. پرسیدند: یا رسول الله! کدام اهل‌بیت شما هستند که اگر کسی آن‌ها را دوست نداشته باشد، آن عبادت‌ها برایش فایده‌ای ندارد؟ قَالَ مَنْ أَجَابَ مِنْهُمْ دَعْوَتِي وَاسْتَقْبَلَ قِبَلْتِي وَمَنْ خَلَقَهُ اللَّهُ مِنِّي وَمِنْ لَحْمِي

وَدَمِي؛ حضرت در پاسخ سه ویژگی نقل می‌کنند؛ اول این که او کسی است که دعوت مرا اجابت کرده است. دوم این که او همراه من نماز خوانده است و سوم این که خداوند او را از من و گوشت و خون من آفریده است. هنگامی که پیغمبر اکرم این ویژگی‌ها را بیان فرمودند، اصحاب فریاد زدند که ما نیز هم خدا، هم پیغمبر و هم اهل بیت او را دوست داریم. پس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: **بَخُ بَخُ فَإِنَّتُمْ إِذَا مِنْهُمْ وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ وَلَهُ مَا اِكْتَسَبَ** به‌به خوب شد. حال که در شما نصاب محبت کامل شد، شما با آن‌ها خواهید بود. و باز این جمله **الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ** را تکرار فرمودند.<sup>۷</sup>

پاورقی:

[۱]. توبه، ۲۴

[۲]. الامالی (للصدوق)، ص ۲۱۰

[۳]. جالب این‌که برخی از علمای شیعه آن را از انس که از اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است و نزد اهل تسنن بسیار مورد احترام است، نقل کرده‌اند.

[۴]. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳۹

[۵]. الامالی (للصدوق)، ص ۶۳۲

<sup>7</sup> <https://www.hawzahnews.com/news/864828/%D8%A2%DB%8C%D8%A7-%D8%AA%D9%85%D8%A7%D9%85-%D9%85%D8%AD%D8%A8%D8%AA-%D9%87%D8%A7-%D8%A8%D8%A7-%D9%85%D8%AD%D8%A8%D8%AA-%D8%AE%D8%AF%D8%A7-%D9%85%D9%86%D8%A7%D9%81%D8%A7%D8%AA-%D8%AF%D8%A7%D8%B1%D8%AF>

اگر در قلبمان فقط محبت خدا را داشتیم هیچوقت گناه نمی کنیم. همیشه  
خیرمان به دیگران می رسد. بد اخلاق نمی شویم. خلاصه ادم خیلی خوبی  
می شویم.

شما وقتی افرادی که این چنین هستند را می بینید و در زندگی آنها دقت  
می نمایید متوجه می شوید طلا هستند. هیچوقت بدی از آنها به کسی نمی  
رسد. اهل کمک هستند. سخاوتمند هستند. اهل عفو و گذشت می  
باشند. راستگو و صادق می باشند. و اهل کلک و تقلب و دورویی نیستند.  
تکبر ندارند و کمال تواضع دارند. خود را از دیگران بهتر نمی دانند. و....

اما کسانی که محبت غیر خدا در دل دارند.....

ریشه و منشا همه مفسد و گناهان، محبت و دلبستگی به دنیا و مظاهر

آن است

با مراجعه به آیات و روایات اهل بیت (علیهم السّلام) روشن می گردد که

ریشه و منشا همه مفسد و گناهان، محبت و دلبستگی به دنیا و مظاهر

آن است؛

«الف: فیما اوحی الله تعالی الی موسی علیه السّلام: اعلم ان کل فتنه بذرها

حب الدنیا،

ب: قال الصادق (علیه السّلام): راس کل خطبئه حب الدنیا،

ج: قال رسول الله صلی علی علیه و آله وسلم: حب الدنیا اصل کل معصیه

و اول کل ذنب،



د: قال علی (علیه‌السلام): **حب الدنیا راس الفتن و اصل المحن...**<sup>۸</sup>

محبت دنیا اصل هر گناهی است. محبت دنیا اصل فتنه ها و مشکلات است...

منظور از اینکه محبت دنیا ریشه همه گناهان است دنیا طلبی است. مقصود از دنیای مذموم که محبتش منشا همه خطاها است دنیای منهای دین و خداست نه آنکه هر ثروت و مقامی دنیا بوده و صاحب آن اهل دنیا باشد زیرا ممکن است انسانی به بالاترین مقام راه یابد و از همه نعمت‌های دنیوی نیز برخوردار باشد ولی اهل دنیا نباشد، زیرا به آنها آن چنان دل نمی‌بندد که مایه هلاکت او باشد بلکه ثروت و مقام دنیوی را وسیله‌ای برای امتحان خود دانسته و کوشش می‌کند که به خوبی از عهده امتحان برآید تا بدان وسیله به کمالات و سعادت اخروی نیز برسد، لذا اولیاء الهی در همین عالم با برخوردار بودن از مواهب آن به کمال مطلوب خود دست یافته و به قلّه رفیع آن رسیده‌اند، اینجا است که وقتی آن شخص در محضر علی (علیه‌السلام) دنیا را مورد خطاب عتاب‌آمیز

۸. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۳۵۴<sup>۸</sup>

خود قرار داده و آن را مذمت می کرد حضرت به او فرموده که تو مغرور دنیا شده و از آن فریب خورده‌ای و سپس آن را مذمت می کنی، وگرنه:  
دنیا فی حدّ ذاته ایرادی ندارد

**ایها الذام للدنیا المغتر بغرورها المخدوع باباطیلها اتغتر بالدنیا ثم** «

تذمها. ان الدنیا دار صدق لمن صدقها و دار عافیة لمن فهم عنها و دار غنی لمن تزود منها و دار موعظه لمن اتعظ بها مسجد احباء الله و مصلی ملائکه الله و مهبط وحی الله و متجر اولیاء الله اکتسبوا فیها الرحمة و ربحوا فیها الجنة فمن ذا یذمها؛

ای سرزنش کننده دنیا که به خدعه‌های آن مغرور شده و به نیرنگ‌های آن فریب خورده‌ای آیا به دنیا مغرور می شوی و از آن مذمت می کنی.  
(بدان که) دنیا خانه صدق است برای کسی که با آن به راستی رفتار کند، و خانه تندرستی است برای کسی که از آن چیزی بفهمد، و مرکز بی نیازی است برای کسی که از آن توشه‌اندوزد و خانه پند و اندرز است برای کسی که قابلیت موعظه شدن را دارد، و سجده گاه دوستان خدا و محل استغفار فرشتگان خدا و محل فرود آمدن وحی خدا و تجارت خانه

دوستان خداست که در آن رحمت خدا را کسب کردند و بهشت را به  
«سود بردند پس تو دیگر چه چیز را مذمت می کنی؟»<sup>۹</sup>

### کدام حُب دنیا ضرر دارد؟

حُبّ دنیا اگر به گونه‌ای باشد که خدا و معاد به فراموشی سپرده شود و  
یا آنکه انسان همه همّ خود را در به دست آوردن دنیا قرار دهد، و یا در  
مقام تخییر بین دنیا و آخرت جهت دنیا را انتخاب نماید، و یا تمام  
خوشحالی او به خاطر ثروت و پست و مقام دنیا باشد. «و فرحوا بالحیوه  
الدنیا و ما الحیاه الدنیا فی الاخره الا متاع»<sup>۱۰</sup>

به دنیا خوشحالند درحالی که دنیا نسبت به آخرت فقط کالایی است!  
و امثال این امور، در این صورت، دنیا مذموم و ناپسند است و گرنه اگر  
انسان دنیا را دوست بدارد برای آنکه مزرعه آخرت او و زمینه‌ای برای  
تحصیل کمال اوست، مانعی نخواهد داشت. «الهی اخرج حب الدنیا من  
قلبی: خدایا محبت دنیا را از دلم خارج کن

۹. امام علی (علیه‌السلام)، نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱

۱۰. رعد/سوره ۱۳، آیه ۲۷

## اسیب های محبت دنیا

اگر محبت دنیا در دل آدمی باشد دچار اسیب های زیادی می شود:  
از جمله اینکه احتمال دارد دشمن خدا و پیامبران و امامان بشود و با آنها  
بجنگد مانند طلحه و زبیر که بخاطر محبت دنیا با امیرالمومنین(ع)وارد  
جنگ شدند یا در کشور ما موسوی و کروبی فتنه 1388 را رقم زدند و  
مقابل نظام مقدس جمهوری اسلامی ایستادند!.احتمال دارد فرزند پرست  
یا زن پرست شود.احتمال دارد.....

نمونه هایی از اسیب های ورود غیر خدا به قلب ادمی!

### به خاطر پول آدم می‌کشتم

کشاورز میانسالی که با پلیس تماس گرفته بود گفت: در حال آبیاری زمینم بودم که با جسد خونین مرد جوانی روبه‌رو شدم. به دنبال اظهارات این کشاورز، کارآگاهان جنایی پلیس آگاهی استان بوشهر راهی شهر خورموج شدند. مشاهدات اولیه گویای آن بود که جسد متعلق به مرد ۴۴ ساله‌ای است که با شلیک یک گلوله از پشت سر به قتل رسیده است. پس از بررسی صحنه جرم به دستور بازپرس جنایی جسد برای تعیین هویت به پزشکی قانونی منتقل شد. در ابتدای رسیدگی به این پرونده کارآگاهان به سراغ پرونده افراد گمشده رفتند و با توجه به مشخصات ظاهری مقتول با یکی از پرونده‌ها و شناسایی جسد توسط خانواده وی هویت مقتول با نام حجت‌الله مشخص شد. بررسی‌ها نشان می‌داد که خودرواش پس از قتل به سرقت رفته است.

بیشتر بخوانید:

هشدار پلیس درباره خریدهای اینترنتی

جنایت دوم

حدود ۲ ماه بعد در ۳۱ مرداد کشاورز دیگری هنگام کار در زمین زراعی اش در خورموج با رد خون مواجه شد که به دهانه چاه کنار زمینش ختم می‌شد. او با پلیس تماس گرفت و مأموران پس از حضورشان جسد مردی ۵۵ ساله با نام غلامحسین را مشاهده کردند که با شلیک گلوله به قتل رسیده بود. از آنجا که هر دو مقتول مسافرکش بودند و پس از قتل نیز خودروشان به سرقت رفته بود پلیس فرضیه قتل‌های سریالی را مورد بررسی قرار داد.

وقوع قتل‌های سریالی

در ادامه تحقیقات کارشناسان اسلحه تشخیص هویت اعلام کردند که هر دو راننده با شلیک گلوله یک اسلحه شکاری و از پشت سر به قتل

رسیده‌اند. ضمن اینکه شغل و محل رها کردن آن‌ها و همین‌طور سرقت خودروشان پس از جنایت یکی بوده است. این شباهت‌ها ثابت می‌کرد که کارآگاهان با یک قاتل سریالی روبه‌رو هستند. بلافاصله به دستور سرهنگ جوشن سهرابی، رئیس پلیس آگاهی استان بوشهر اتاق فکری در رابطه با شناسایی عامل قتل‌های سریالی بوشهر تشکیل شد و با کنار هم قرار دادن سرنخ‌ها؛ هویت عامل این جنایت به نام ایمان به‌دست آمد.

### سومین قتل

در حالی که تحقیقات کارآگاهان ادامه داشت، مرد جوانی در تماس با پلیس از قتل برادر ۱۳ ساله‌اش به نام محمدجواد در خانه‌شان خبر داد. وی به مأموران گفت: برادرم به دست دوستم به نام ایمان به قتل رسیده است. وقتی به خانه آمدم ایمان خانه ما بود تا مرا دید می‌خواست تیراندازی کند که گلوله در اسلحه گیر کرد و من هم فرار کردم. بعد متوجه شدم او وقتی برادر کوچکم در خانه تنها بوده به آنجا رفته و برادرم هم، چون او را می‌شناخت در را برایش باز کرده، اما ایمان برادرم

را کشته و منتظر من بود تا مرا هم بکشد. بدین ترتیب ردیابی‌ها برای دستگیری ایمان آغاز شد. یکی از اقوام محمد جواد در گفتگو با خبرنگار «ایران» درباره جزئیات این حادثه گفت: روز حادثه مادر محمدجواد از محل کارش که مغازه خواربارفروشی است به خانه آمد، اما ناگهان در حمام خانه با جسد پسر کوچکش مواجه شد. در ادامه بررسی‌ها مشخص شد که ایمان از برادر محمدجواد حدود ۵۰ میلیون تومان طلبکار بوده است. اما او توان پرداخت بدهی را نداشته و هر بار از او مهلت می‌گرفته و قاتل هم بارها او را تهدید کرده بود.

### دستگیری عامل قتل‌های سریالی

در بررسی‌های صورت گرفته کارآگاهان جنایی دریافتند که مشخصات عامل این جنایت با قاتل سریالی یکی است. بدین ترتیب پس از هماهنگی‌های قضایی وی را دستگیر کردند.



سردار خلیل واعظی، فرمانده انتظامی استان بوشهر در رابطه با این خبر گفت: در تحقیقات صورت گرفته معلوم شد قاتل سریالی دومین جنایتش را با همدستی مرد جوانی به نام اصغر مرتکب شده که او نیز بازداشت شد. علاوه بر قاتل و همدستش، دو نفر دیگر نیز دستگیر شده‌اند. همچنین یک خودرو و ۲ اسلحه از متهمان کشف شده است.

گفتگو با متهم

ایمان ۳۶ ساله که متأهل است و دو فرزند هم دارد در رابطه با انگیزه‌اش از این جنایات گفت

انگیزه‌ات از قتل‌ها چه بود؟

من اعتیاد به مواد مخدر دارم و همین مسأله مشکلات مالی‌ام را بیشتر کرده بود. برای همین به خاطر سرقت مرتکب قتل شدم.

شگردت برای جنایات چه بود؟

از بوشهر به مقصد شهرهای جنوبی استان خودرویی را دربست و با  
مبالغی بالاتر کرایه می‌کردم و در خارج شهر با اسلحه شکاری، از پشت  
سر به راننده شلیک می‌کردم.

با خودروهای سرقتی چه می‌کردی؟

اولی را که پژو پارس بود ۱۰ میلیون تومان فروختم، اما قبل از فروش  
دومین خودرو دستگیر شدم.

تصمیم داشتی به کارت ادامه دهی؟

بله، چون پول خوبی از این راه به دست آورده بودم و فکر هم نمی کردم  
که دستگیر شوم.

همدستت از قتل‌ها با خبر بود؟

نمی دانست. زمانی که در دومین جنایت همراه من سوار خودرو در بستی  
مقتول شد، در بین راه ماجرا را برایش گفتم<sup>۱۱</sup>

گویند وقتی شمر لعین روی سینه امام حسین نشست تا امام را شهید کند  
امام پرسید تو که من را می شناسی که فرزند زهرا ی مرضیه و علی  
مرتضی هستم چرا مرا می کشی؟ شمر جواب داد: برای پول جایزه  
کسانی که پول دوستند هرگز سکه ای در راه خدا خرج نمی کنند. اینها  
افرادی هستند گاه برای بدست آوردن پول ادم می کشند حتی رفیق  
خود را

---

<sup>11</sup> <https://www.mashreghnews.ir/news/988404/%D8%A8%D9%87-%D8%AE%D8%A7%D8%B7%D8%B1-%D9%BE%D9%88%D9%84-%D8%A2%D8%AF%D9%85-%D9%85%DB%8C-%DA%A9%D8%B4%D8%AA%D9%85>

///رفیق پول پرست دوستش را کشت تا 100 میلیون به جیب بزند

قتل پسر دایی به خاطر پول نهار! - عصرایران

قتل مادر 30 ساله به خاطر یک مشت پول+عکس

قتل دوست به خاطر پول

قتل خاله به خاطر سرقت پول و طلا

همین کرمانشاه سر دویست هزارتومن ادم کشتند

مرد جوانی که به خاطر هزینه درمان پای یک سگ زن جوانی را به قتل

رسانده بود به اتهام خود اعتراف کرد

قتل؛ تنها به خاطر یک میلیون پول! - افکار نیوز

قتل پدر ثروتمند برای پول - ایران آنلاین

قتل فجیع پدر 62 ساله توسط پسر 44 ساله به خاطر پول - نوداد

قتل فجیع پدر 62 ساله توسط پسر 44 ساله به خاطر پول - نوداد

مرد 46 ساله همسرش را بخاطر پول خفه کرد

وهزاران مورد قتل و جنایت و دعوا و اختلاف همه سرپول

اولین سکه ای که در کره زمین ضرب شد ابلیس ان را گرفت و روی

قلبش گذاشت و گفت با وجود محبت بتو دیگه کسی رستگار نمیشود

اگر بگذاریم غیر خدا مانند محبت به ثروت وارد دلمان بشود بیچاره می

شویم!!

انوقت برای پول و ثروت هر کار بدی را انجام می دهیم. از ادم کشی تا

اختلاس تا خیانت در امانت و دهها خلاف دیگر...

اختلاس میلیاردری یک کارمند زن در شیراز - آفتاب نیوز

اختلاس ۳ هزار میلیارد تومانی - ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد

کشف اختلاس 6 میلیاردی و دستگیری 3 متهم در هرمزگان - ایسنا

اختلاس ۱۴ میلیاردی از بانکی در استان البرز

متهم اختلاس ۱۰۰ میلیاردی 'سه ساعت بعد احضار از ایران فرار

اختلاس میلیاردی در خوزستان این بار بانک تجارت دادستان عمومی و

انقلاب ماهشهر از وقوع یک فقره اختلاس 13 میلیارد ریالی در یکی از

شعب بانک تجارت در این شهرستان...

اختلاس میلیاردی مدیرعامل و معاون یک شرکت خدمات رسان در....

با ورود غیر خدا به قلبمان دیگر از امنیت داری خبری نیست!دیگر از حیا

خبری نیست!دیگر از صداقت خبری نیست!دیگر از احترام به والدین

خبری نیست!و....

گروه حوادث: دادگاه پسر نوجوانی که برای رسیدن به دختر مورد علاقه اش با نقشه قبلی تصمیم به قتل والدینش گرفته و در این میان مادرش را کشته است روز گذشته در شعبه 71 دادگاه کیفری استان تهران برگزار شد. به گزارش خبرنگار ما در ابتدای جلسه محاکمه محمد شادابی نماینده دادستان تهران در برابر قضات حاضر شد و در توضیح کیفرخواست گفت: هیات محترم قضات، پرونده‌ی که پیش رو داریم یکی از تلخ‌ترین پرونده‌های قضایی است چرا که پسر نوجوانی اسیر وسوسه‌های دختر مورد علاقه اش شده و

برای رسیدن به این دختر مادرش را کشت و تصمیم داشت پدر را هم بکشد! چون آنها مخالف این ازدواج بودند!<sup>۱۲</sup>

چه می‌شود که افراد دست‌شان به خون عزیزان‌شان آلوده می‌شود؟

قتل‌های خانوادگی؛ از شاه‌رخ و سمیه تا پسر ۱۸ ساله‌ای که

خانواده‌اش را کشت

<sup>12</sup> <https://www.magiran.com/article/1778364>

او تنها ۱۸ سال دارد و خانواده‌اش را با  
دستان خودش به قتل رسانده است. پدر،  
مادر و برادر کوچکش را با ضربات چاقو  
کشت چون فکر می‌کرد والدینش برادر ۱۳  
ساله‌اش را بیشتر از او دوست دارند.

الهه صالحی: این روزها نام‌اش شده «پسر ۱۸ ساله‌ای که خانواده‌اش را  
به قتل رساند» و دیگر کسی نمی‌پرسد اسم واقعی‌اش چیست. قضاوت‌ها  
هم تمامی ندارد. چطور ممکن است یک نفر نزدیک‌ترین افراد زندگی  
اش را با دست خودش بکشد؟ اما او تنها نیست. قتل‌های خانوادگی عضو  
ثابت اخبار حوادث اند و به گفته عبدالصمد خرمشاهی، وکیل جنایی،  
پدیده تازه‌ای نیستند و رو به افزایش اند.

قتل خانوادگی شاید خیلی‌ها را یاد داستان شاهرخ و سمیه در سال ۷۵  
بیندازد. دختر و پسر ۱۶ ساله‌ای که به عشق ازدواج با یکدیگر، خواهر و  
برادر کوچک سمیه را کشتند و قصد کشتن مادر سمیه را هم داشتند. در  
آخر هم با بخشش پدر سمیه به چند سال حبس محکوم شدند و بعدها  
گفته شد که حتی با هم ازدواج هم نکردند.



در طی این سالها نمونه‌های مشابه کم نیست؛ مردی که همسر و فرزندان را به قتل رسانده یا زنی که فرزندان را کشته و ...؛ نمونه‌ها دلت را می‌خراشد اما هفته‌ای نیست که در بین اخبار نشانی از قتل خانوادگی پیدا نکنی. ۶ آبان ماه پسری ۲۲ ساله در گوراب‌سرای کوچصفهان به دلیل اختلاف خانوادگی پدربزرگ، پدر، مادر، خواهر و دوست خواهرش را که مهمان آنها بود، به قتل رساند. این هفته هم اعلام شد که پسر ۱۸ ساله‌ای که تصور می‌کرد والدینش برادر کوچکش را بیشتر از او دوست دارند، در اقدامی جنون آمیز تمام اعضای خانواده‌اش شامل پدر و مادر و برادرش را به قتل رساند.

اری این جنایت‌ها همه ریشه در ورود غیر خدا به قلبهای این افراد  
جنایتکار دارد....

اما کسی که قلبش فقط منحصر در محبت الهی است هرگز از این کارها  
نمی‌کند. هرگز کسی را اذیت نمی‌کند چه برسد به کشتن و مجروح  
کردن و سرقت اموال و....

اری باید گفت و مرتب تکرار کرد علل این جنایات به این بر می گردد که محبت غیر خدا وارد قلبهای این جنایتکاران شده است . لذا توصیه قران و اهل بیت این است که نگذایید غیر خدا وارد دلهایتان بشود. قلب خود را فقط برای خدا قرار دهید در این صورت هرگز از طرف شما به کسی بدی و آسیبی نمی رسد...

## بهترین مردم کیانند؟

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِيِّينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ الْمُحِبُّونَ لِلَّهِ الْمُتَحَابُّونَ فِيهِ»<sup>۱۳</sup> بهترین مردمان بعد از پیغمبران (و اوصیای پیغمبران) در دنیا و آخرت، دوستان خدا هستند و دوستداران بندگان خدا در راه خدا

## قلب حرم خداست

امام صادق (علیه السلام) است که: «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ»<sup>۱۴</sup> دل حرم خداوند است، پس در حرم خدا کسی غیر از خداوند را جای ندهید. خدا را با چنین هدایتی که مخصوص پیامبران الهی است صدا می زنیم و می گوئیم: «يَا عَاصِمَ قُلُوبِ النَّبِيِّينَ»<sup>۱۵</sup> ای عصمت بخش دل های پیغمبران. به این امید هستیم که دل های ما را نیز برای خودش نگاه دارد و از پرسه زدن در جای دیگر جلوگیری کند!

<sup>۱۳</sup> ۱۹۴ ص الشريعة، جعفر بن محمد (ع)، مصباح

<sup>۱۴</sup> نجف اشرف، بی تا، ۱۸۵: الحيدرية المطبعة) الأخبار محمد بن محمد شعيري، جامع

<sup>۱۵</sup> الجنان، دعای روز بیست و پنجم ماه رمضان مفاتیح

## شعیب نبی همیشه گریان بود...

یکی از ویژگی های «حضرت شعیب پیامبر(علیه السلام)» این بود که بسیار گریه می کرد، به حدّی که پس از مدتی چشمانش آسیب دید. خداوند رحمان چشمانش را شفا داد. دوباره گریه های فراوان آن حضرت شروع شد و آن قدر ادامه یافت که بار دیگر چشمانش آسیب دید. این بار هم خداوند رحیم شفایش داد. این کار برای بار سوم تکرار شد و خدا شفا داد؛ اما گویا گریه های شعیب پیامبر(ع) تمامی نداشت، و برای مرتبه چهارم از فرط گریه های زیاد چشمانش آسیب دید. خداوند خطاب به حضرت شعیب(ع) فرمود: چرا این قدر گریه می کنی؟! اگر ترس از جهنّم تو را وادار به این کار می کند، آتش جهنّم را بر تو حرام کردم، و اگر شوق به بهشت باعث این گریه های طولانی است، بهشت را بر تو مباح کردم! حضرت شعیب(ع) عرض کرد: گریه های من نه از ترس جهنّم و نه از شوق بهشت است؛ بلکه عشق تو در دلم جا کرده، و حُبّ تو تمام وجودم را پر نموده، و از عشق و علاقه تو این قدر می گریم، و تا زمانی که در عالم مکاشفه قلبی، تو را نبینم آرام نمی گیرم! خداوند

متعال به او آرامش داد، و به وی بشارت داد که موسای کلیم الله را انیس  
و مونس او قرار خواهد داد.<sup>۱۶</sup>

**علت گریه های شعیب نبی** این بود که قلبش حرم الهی بود و غیر خدا  
در قلبش راه نیافته بود.

همچو فردی همیشه وجودش برای مردم مبارک است و همیشه خیرش  
به دیگران می رسد و شری از او به مردم نخواهد رسید.

---

علل الشرائع، ابن بابویه، محمد بن علی، کتاب فروشی داوری، قم، 1385 شمسی / 1966 میلادی، چاپ اول، ج 1، ص 16  
57، (باب العلة التي من أجلها جعل الله عز و جل موسی خادما لشعیب

شهدای بزرگوار ما قلبشان فقط خدایی بود....

علامه طباطبایی در اواخر عمرش فرمود: «راهی را که ما عمری با سختی  
ها و ریاضت ها رفتیم، این جوان ها و شهیدان انقلاب اسلامی، در یک  
شب سپری کردند....»

از ۱۳ سالگی تا به هنگام شهادت، ۲۳ سالگی نماز شبش ترک نشده [?]  
بود.

شب های بسیاری سر بر سجده عبادت با خدای خود نجوا میکرد و [?]  
اشک میریخت...

شهید احمد پلارک را میگوییم [?]

همان شهید معروف قطعه ۲۶ بهشت زهراى تهران ؟

بعضى به "شهيد عطري" ميشناسندش ؟

مادرش اينگونه نقل کرد که پسرش در مدت عمرش چهار عمل را ؟  
هرگز ترک نکرد:

1 نماز شب

2 غسل روز جمعه

3 زیارت عاشورای هر صبح

4 ذکر ۱۰۰ صلوات در روز و ۱۰۰ بار لعن بنی امیه

شهیدی که موقع تلقین به احترام نام امام زمان سرش را خم کرد، به

نحوی که سر او تا روی سینه خم شد

پاسدار شهید احمد خادم الحسینی در سال ۱۳۳۲ در شیراز متولد شد. از همان دوران نوجوانی در کنار تحصیل، شبانه کار می کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عضویت سپاه پاسداران درآمد و در اولین مأموریت به کردستان رفت. در دوران جنگ تحمیلی چند بار به جبهه رفت و یکبار مجروح شد. سرانجام در مورخه ۲۰/۲/۶۱ در مرحله اول عملیات بیت المقدس (فتح خرمشهر) به شهادت رسید. آنچه می خوانید روایتی از مراسم تدفین این شهید بزرگوار:

در شیراز رسم بر این بود که علمای شهر بخصوص روحانیونی که از لحاظ سنی و موقعیت اجتماعی از دیگران ممتازتر بودند مسؤولیت تلقین شهدا را برعهده می گرفتند. حجة الاسلام و المسلمین طوبائی از روحانیون شهر که امام جماعت مسجد کوشک عباسعلی شیراز بود برای من نقل می کرد: شب قبل که برای نماز شب برخاستم مسائلی برایم پیش آمد که دانستم فردا با امری عجیب مواجه می شوم.



وقتی وارد قبر شدم تا تلقین شهید مورد نظر را انجام دهم، به محض ورود به قبر در چهره شهید حالت تبسمی احساس کردم و فهمیدم با صحنه ای غیر طبیعی روبرو هستم. وقتی خم شدم و تلقین شهید را آغاز کردم، به محض اینکه به اسم مبارک امام زمان(عج) رسیدم مشاهده کردم جان به بدن این شهید مراجعت کرد، چون شهید به احترام امام زمان(عج) سرش را خم کرد، به نحوی که سر او تا روی سینه خم شد و دوباره به حالت اولیه برگشت.

در آن لحظه وقتی احساس کردم حضرت صاحب الزمان(عج) در موقع تدفین آن عزیز حضور یافته است، حالم منقلب شد و نتوانستم با مشاهده این صحنه عجیب و غیرمنتظره تلقین را ادامه دهم. پس از اینکه حالم دگرگون شد و نتوانستم تلقین شهید را ادامه دهم، به کسانی که بالای قبر ایستاده بودند و متوجه حال منقلبت من نبودند اشاره کردم که مرا بالا بکشند.

وقتی آنها چشمان پر از اشک و حال دگرگون مرا دیدند سراسیمه مرا از قبر بالا کشیدند و از من پرسیدند: چه شده؟ چرا تلقین شهید را تمام نکردید؟ در جواب به آنها گفتم: اگر صحنه هایی را که من دیدم شما هم می دیدید مثل من نمی توانستید تلقین شهید را ادامه دهید، و اضافه کردم کسی دیگر برود و تلقین شهید را بخواند و تمام کند چون من دیگر قادر به ادامه این کار نیستم...

اگر عکسش در مراسم بود سخنرانی نمی کرد مگر عکسش را بردارند... هر کس مخلص باشد و برای خدا کار کند به درجات مقربین می رسد. و همیشه با یاد خدا آرام است. و حاج قاسم سلیمانی به خاطر همین اخلاص در عین صلابت و با وجود بحران های متعدد آرامشی خاص داشت و برای آنها تدبیر می کرد که این به واسطه توکل و اخلاص به وجود آمده بود. ///ایشان وصیت کرد که بر قبرش بنویسند سرباز قاسم سلیمانی. با اینکه ایشان فرمانده بزرگی بود

اگر جایی سخنرانی داشت و عکس خودش را انجا زده بودند درخواست می کرد که عکسش را بردارند. والا سخنرانی نمی کند....

رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند...

### نیت\_عاشقانه

روزی از «رضا» پرسیدم: تا به حال چند بار مجروح شده ای؟ تبسمی کرد و گفت: یازده بار! و اگر خدا بخواهد به نیت دوازده امام، در مرتبه ی «دوازدهم شهید می شوم

او همان طور که وعده داده بود، مدتی بعد در منطقه ی «شهرهانی» به وسیله ی ترکش خمپاره راه جاودانگی را در پیش گرفت

راوی : همسر سردار شهید «رضا چراغی» \_ فرمانده ی لشکر محمد  
رسول الله (ص)

### دستور عجیب سرتیپ عراقی برای یک شهید

راوی: حسن یوسفی

یک بار یکی از بچه‌ها آمد و به ما گفت که ان شاءالله ما تا ۴۵ روز «؟»  
دیگر می‌رویم ایران. در حالیکه آن موقع هنوز هیچ خبری از اعلام  
آزادی اسرای ایرانی نشده بود. بچه‌ها سر به سرش گذاشتند و شوخی  
کردند. این برادر رزمنده یک آدم مؤمنی بود که ما قبولش داشتیم  
به او گفتیم حالا گیریم آزاد هم شدیم. اگر برویم ایران، تو می‌خواهی  
رسیدی خانه‌ات، چه کار بکنی؟ گفت: «من با شما نمی‌آیم. چون قبل از  
آزادی می‌میرم. شما در این اردوگاه برای من چهل روز عزاداری  
می‌کنید. جنازه‌ام را دور اردوگاه تشییع می‌کنید.» بچه‌ها در جوابش  
گفتند: «همه حرف‌هایت را که باور کنیم، این یکی را که چهل روز برایت

عزاداری برپا باشد را باور نمی‌کنیم. تشییع جنازه را که نمی‌گذارند انجام دهیم. ضمناً این بعثی‌ها برای آقا امام حسین(ع) که در کشور خودشان دفن است نمی‌گذارند عزاداری کنیم، چطور می‌خواهند بگذارند برای تو «عزاداری کنیم؟»

سه چهار روز بعد ایشان از دنیا رفت...در همان روزی که دوستان از [?] دنیا رفت، یک سرتیپ عراقی مسئول کل اردوگاه‌ها که معمولاً ۶ ماه یکبار توی اردوگاه‌ها سرکشی می‌کرد و بسیار هم مغرور بود، آمد. یک سربازی به او گزارش کرد که امروز یک نفر مرده. نمی‌دانم چطور شد که آن ژنرال عراقی گفت: برویم ببینیمش. همه تعجب کردند چون چنین مقامی هیچ وقت برای دیدن جنازه‌ی اسیر اقدام نمی‌کرد. ملحفه را خودش از روی پیکر شهید کنار زد. ما خودمان هم منظره‌ای که دیدیم را باور نکردیم. چهره شهید خیلی حالت عجیبی پیدا کرده بود. انگار آنجا را با چیزی روشن کرده بودند. چهره سفید و نورانی و براق. هر کسی که آنجا چهره شهید را دید اصلاً انگار از این رو به آن رو شد. تا مدتی حالت چهره‌اش را فراموش نمی‌کردیم.

همان موقع که همگی چهره دوست شهیدمان را دیدیم، آن سرتیپ [?] عراقی یک سیلی محکم زد توی گوش سربازش که کنار ایستاده بود و گفت: «لا بالموت... هذا شهید... والله الاعظم هذا شهید...» دیگر باورش شده بود که این شهید است و از آنجا آن بعثی هم زیر و رو شده بود. گفت:

برای این شهید باید چهل و پنج روز عزاداری کنید و دستور می‌دهم « بدنش را دور تا دور اردوگاه سه بار تشییع کنید.» او که این‌ها را می‌گفت بچه‌ها گریه می‌کردند. اتفاق عجیبی بود. بعد یکی از ایرانی‌ها رفت و گفت ما چهل و پنج روز نمی‌توانیم عزاداری کنیم. افسر بعثی گفت: چرا؟ جواب دادند: چون ما چهل روز دیگر می‌رویم. گفت: شما از کجا این حرف را می‌زنید؟ جواب داد: خود این شهید قبل از شهادتش گفته. افسر بعثی گفت:

«اگر او گفته پس درست است»

سر چهل روز دیدیم درها باز شد و صلیب سرخی ها آمدند داخل و [?]

[?]. گفتند که دیگر باید به ایران بازگردید<sup>۱۷</sup>

## فرازهایی از مناجات‌های هفتاد و پنج

### المناجاة الثانية عشرة: مناجاة العارفين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. به نام خدا که رحمتش بسیار و مهربانی‌اش

همیشگی است؛

إِلَهِي قَصَّرَتِ الْأَلْسُنُ عَنْ بُلُوغِ ثَنَائِكَ كَمَا يَلِيْقُ بِجَلَالِكَ، وَعَجَزَتِ الْعُقُولُ  
عَنْ إِدْرَاكِ كُنْهِ جَمَالِكَ، وَأَنْحَسَرَتِ الْأَبْصَارُ دُونَ النَّظَرِ إِلَيْهِ سُبْحَاتِ  
وَجْهِكَ، وَلَمْ تَجْعَلْ لِلْخَلْقِ طَرِيقًا إِلَيْهِ مَعْرِفَتِكَ، إِلَّا بِالْعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَتِكَ

معبودم، زبان‌ها از ادای ثنایت آن‌چنان که شایسته عظمت توست کوتاه  
است و خرده‌ها از درک ژرفای جمالت ناتوان است و دیده‌ها از تماشای  
بزرگی‌های ذات درمانده است، برای انسان‌ها راهی به سوی شناسایی‌ات  
جز ناتوانی از شناخت قرار ندادی،

إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ تَرَسَّخَتْ أَشْجَارُ الشَّوْقِ إِلَيْكَ فِي حَدَائِقِ  
صُدُورِهِمْ، وَأَخَذَتْ لَوْعَهُ مَحَبَّتِكَ بِمَجَامِعِ قُلُوبِهِمْ، فَهَمُّ إِلَيْهِ أَوْكَارِ الْأَفْكَارِ



يَأْوُونَ، وَفِي رِيَاضِ الْقُرْبِ وَالْمُكَاشَفَةِ يَرْتَعُونَ، وَمِنْ حِيَاضِ الْمَحَبَّةِ بَكَاسِ  
الْمُلَاطَفَةِ يَكْرَعُونَ؛

معبودم، ما را از کسانی قرار ده که شاخسارهای اشتیاق به سویت در  
بوستان‌های سینه‌هایشان استوار و پابرجا شده است و سوز عشقت در  
کانون دل‌هایشان برافروخته، از این روی به آشیانه اندیشه‌های والا جای  
گیرند و در گلستان قرب و مکاشفات خوش‌گذرانی می‌کنند و از  
حوض‌های محبتت با جام ملاطفت می‌نوشند؛

وَشَرَائِعِ الْمُصَافَاةِ يَرِدُونَ، قَدْ كُشِفَ الْغِطَاءُ عَنْ أَبْصَارِهِمْ، وَأُنْجِلَتْ ظُلْمَةُ  
الرَّيْبِ عَنْ عَقَائِدِهِمْ وَضَمَائِرِهِمْ، وَأَنْتَفَتْ مُخَالَجَةُ الشَّكِّ عَنْ قُلُوبِهِمْ  
وَسَرَائِرِهِمْ، وَأَنْشَرَحَتْ بِتَحْقِيقِ الْمَعْرِفَةِ صُدُورُهُمْ، وَعَلَتْ لِسَبْقِ السَّعَادَةِ  
فِي الزَّهَادَةِ هِمْمُهُمْ، وَعَذَّبَ فِي مَعِينِ الْمُعَامَلَةِ شَرِبُهُمْ، وَطَابَ فِي مَجْلِسِ  
الْأَنْسِ سِرُّهُمْ، وَأَمِنَ فِي مَوْطِنِ الْمَخَافَةِ سِرْبُهُمْ، وَأَطْمَأَنَّتْ بِالرُّجُوعِ إِلَى  
رَبِّ الْأَرْبَابِ أَنْفُسُهُمْ؛

و در کنار نهرهای حسن‌نیت و خیرخواهی‌ات وارد می‌شوند، درحالی‌که  
پرده از دیدگان‌شان برداشته شده و تاریکی دودلی از باورها و

درون‌هایشان دور گشته و خلجان شک از دل‌ها و باطنشان بیرون رفته و  
سینه‌هایشان با تحقق معرفت، گشوده شده و هم‌تشان برای پیشی  
گرفتن در میدان خوشبختی بر اثر زهد، بلندی گرفته و نوشیدنشان در  
چشمه زلال کردار، گوارا شده و باطنشان در مجلس انس، پاکیزه گشته و  
راهشان در جای ترسناک، ایمنی

یافته و جانشان با رجوع به رب الارباب، اطمینان یافته؛

وَتَيَقَّنَتْ بِالْفَوْزِ وَالْفَلَاحِ أَرْوَاحُهُمْ، وَقَرَّتْ بِالنَّظَرِ إِلَىٰ مَحْبُوبِهِمْ أَغْيُنُهُمْ،  
وَاسْتَقَرَّ بِإِدْرَاكِ السُّؤْلِ وَتَيْلِ الْمَأْمُولِ قَرَارُهُمْ، وَرَبِحَتْ فِي بَيْعِ الدُّنْيَا  
بِالْآخِرَةِ تِجَارَتُهُمْ .

و ارواحشان به نیکبختی و رستگاری، یقین یافته و دیدگان‌شان با نظر به  
محبوبشان، روشنی گرفته و آرامششان با دریافت خواهش و رسیدن به  
آرزو، استقرار یافته و تجارتشان در فروش دنیا به آخرت سودبخش  
بوده

، إِلَهِي مَا أَلَدَّ خَوَاطِرَ الْإِلَهَامِ بِذِكْرِكَ عَلَى الْقُلُوبِ ! وَمَا أَخْلَى الْمَسِيرَ إِلَيْكَ  
بِالْأَوْهَامِ فِي مَسَالِكِ الْغُيُوبِ ! وَمَا أَطْيَبَ طَعْمَ حُبِّكَ ! وَمَا أَعَذَبَ شَرِبَ

قُرْبِكَ، فَأَعِدْنَا مِنْ طَرْدِكَ وَابْعَادِكَ، وَاجْعَلْنَا مِنْ أَحْصَى عَارْفِيكَ، وَأَصْلَحِ  
عِبَادِكَ، وَأَصْدَقِ طَائِعِيكَ، وَأَخْلَصِ عِبَادِكَ، يَا عَظِيمُ يَا جَلِيلُ، يَا كَرِيمُ يَا  
مُنِيلُ، بِرَحْمَتِكَ وَمَنَّكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

خدایا، چه لذت بخش است در دلها خاطرات الهام گرفته از یادت و  
چقدر شیرین است پویش به سوی تو با مرکب اندیشه‌ها در راه‌های غیب  
و طعم عشقت چه خوش و شربت مقام قربت چقدر گوارا است، پس ما  
را از راندن و دور کردن پناه ده و از ویژه‌ترین عارفان و شایسته‌ترین  
بندگان و راست‌گوترین فرمان‌بران و خالص‌ترین پرستندگان قرار  
داده، ای بزرگ، ای باشکوه، ای مهمان‌نواز، ای رساننده به مطلوب، ای به  
رحمت و احسانت، به مهربانی‌ات ای مهربان‌ترین مهربانان

فرازهایی از مناجات مریدین

فَقَدْ انْقَطَعَتْ إِلَيْكَ هِمَّتِي، وَأَنْصَرَفَتْ نَحْوَكَ رَغْبَتِي، فَأَنْتَ لَا غَيْرُكَ مُرَادِي،  
وَلَكَ لِالسِّوَاكِ سَهْرِي وَسُهَادِي، وَ لِالِقَاؤِكَ قُرَّةُ عَيْنِي، وَوَصْلُكَ مُنَىٰ ۱

نَفْسِي؛ وَ اِلَيْكَ شَوْقِي، وَ فِي مَحَبَّتِكَ وَلَهِي، وَ اِلَى هَوَاكَ صَبَابَتِي، وَ رِضَاكَ  
بُغْيَتِي، وَ رَوْيَتِكَ حَاجَتِي، وَ جَوَارِكَ طَلْبِي، وَ قُرْبِكَ غَايَةُ سُؤْلِي، وَ فِي  
مُنَاجَاتِكَ رَوْحِي وَ رَاحَتِي، وَ عِنْدَكَ دَوَاءُ عِلَّتِي، وَ شِفَاءُ غُلَّتِي، وَ بَرْدُ لَوْعَتِي،  
وَ كَشْفُ كُرْبَتِي،

همانا همتم از همه جا بریده و تنها متوجه تو شده است و شوقم به سوی  
تو رهسپار شده است، پس تنها تو مراد منی نه غیر تو و شبزنده داری و  
بی خوابی ام تنها برای توست نه برای غیر تو و دیدارت نور دیدگان من  
است و وصلت آرزوی وجودم؛ و حفظ اشتیاقم به سوی توست، تنها در  
مسیر عشق توست شیفتگی ام و در هوای توست دلدادگی ام و  
خشنودی ات مقصود من و دیدارت نیاز من و جوارت خواست من و  
قربت نهایت تقاضای من است، آسودگی و راحت در رازونیا با توست،  
داروی دردم و درمان بیماری سینه ام و خنکای آتش قلبم و برآمدن  
اندوهم تنها نزد توست

فَكُنْ أُنَيْسِي فِي وَحْشَتِي، وَمُقِيلَ عَثْرَتِي، وَغَافِرَ زَلَّتِي، وَقَابِلَ تَوْبَتِي،  
وَمُجِيبَ دَعْوَتِي، وَوَلِيَّ عِصْمَتِي، وَمُغْنِيَ فَاقَتِي، وَلَا تَقْطَعْنِي عَنكَ، وَلَا  
تُبْعِدْنِي مِنْكَ، يَا نَعِيمِي وَجَنَّتِي، وَيَا دُنْيَايَ وَآخِرَتِي، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

پس در هنگام ترس همدم باش و لغزشم را نادیده گیر و گناهم را  
بیامرز، توبه‌ام را بپذیر و دعایم را اجابت کن و سرپرست مصونیتم و  
توانگری به هنگام تهیدستی‌ام باش، مرا از خود جدا مکن و از خویشتن  
دورم مساز، ای نعمت و بهشت من و ای دنیا و آخرتم، ای مهربان‌ترین  
مهربانان

### فرازهایی از مناجات ذاکرین

إِلٰهِي فَأَلْهِمْنَا ذِكْرَكَ فِي الْخَلَاءِ وَالْمَلَأِ، وَاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَالْإِغْلَانِ وَالْإِسْرَارِ،  
وَفِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ، وَأَنْسِنَا بِالذِّكْرِ الْخَفِيِّ، وَاسْتَعْمِلْنَا بِالْعَمَلِ الزَّكِيِّ  
. وَالسَّغْيِ الْمَرْضِيِّ، وَجَازِنَا بِالْمِيزَانِ الْوَفِيِّ

خدایا پس ذکرت را به ما الهام کن در نهان و آشکار و شب و روز و پیدا و پنهان و در خوشی و ناخوشی و ما را به ذکر پنهان مأنوس ساز و به عمل پاکیزه و کوشش پسندیده بکار گیر و به میزان کامل پاداشمان ده،

إِلٰهِ بِكَ هَامَتِ الْقُلُوبُ الْوَالِهَةُ، وَعَلَىٰ مَعْرِفَتِكَ جُمِعَتِ الْعُقُولُ الْمُتَبَايِنَةُ؛  
فَلَا تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ إِلَّا بِذِكْرِكَ، وَلَا تَسْكُنُ النُّفُوسُ إِلَّا عِنْدَ رُؤْيَاكَ، أَنْتَ  
الْمُسَبِّحُ فِي كُلِّ مَكَانٍ، وَالْمَعْبُودُ فِي كُلِّ زَمَانٍ، وَالْمَوْجُودُ فِي كُلِّ أَوَانٍ،  
وَالْمَدْعُوُّ بِكُلِّ لِسَانٍ، وَالْمُعَظَّمُ فِي كُلِّ جَنَانٍ، وَاسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ  
ذِكْرِكَ، وَمِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغَيْرِ أُنْسِكَ، وَمِنْ كُلِّ سُورٍ بَغَيْرِ قُرْبِكَ، وَمِنْ كُلِّ  
شُغْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ .

معبودم، دل‌های عاشق، شیفته تو هستند و خردهای جدای از هم، بر معرفتت گرد آمده‌اند؛ بدین خاطر دل‌ها آرام نگیرند جز به یاد تو و جان‌ها جز به هنگام مشاهدات راحتی نیابند، تو تنزیه‌شده‌ای در هر جا و تو را پرستیده‌اند در هر زمان و در همواره روزگار بوده‌ای و به هر زبان خوانده شده‌ای و در هر دلی بزرگداشت شده‌ای و از هر لذتی به جز

ذکر تو و از هر آسایشی جز همدمی با تو و از هر شادمانی به غیر قرب  
تو و از هر شغلی جز طاعت تو پوزش می‌جویم،

إِلٰهِ أَنْتَ قُلْتَ وَقَوْلِكَ الْحَقُّ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا  
وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾ وَقُلْتَ وَقَوْلِكَ الْحَقُّ: ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾  
فَأَمَرْتَنَا بِذِكْرِكَ، وَوَعَدْتَنَا عَلَيْهِ أَنْ تَذْكُرَنَا تَشْرِيفًا لَنَا وَتَفْخِيمًا وَإِعْظَامًا،  
وَهَا نَحْنُ ذَاكِرُونَ كَمَا أَمَرْتَنَا، فَأَنْجِزْ لَنَا مَا وَعَدْتَنَا، يَا ذَاكِرَ الذَّاكِرِينَ، وَيَا  
أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

خدایا تو گفتی و گفتارت حق است که: «و صبح و شام او را با تسبیح  
گفتن، [از هر عیب و نقصی] پاک و منزّه بدارید» و تو گفتی و گفتارت  
حق است: «[چنانچه خوش‌بختی دنیا و آخرت را می‌خواهید] مرا [به  
عنوان معبود حقیقی قلباً] مورد توجه قرار دهید تا [با پاداش ویژه‌ام] شما  
را مورد عنایت خاص خود قرار دهم» ما را به یاد کردنت فرمان دادی و  
وعده فرمودی که تو نیز از روی گرامی‌داشت و تمجید و بلندمرتبه شدن  
و بزرگ شدن، ما را یاد کنی، اکنون برابر با فرمانت تو را یاد می‌کنیم،

پس تو نیز به وعدهات وفا کن، ای یادآور یادکنندگان و ای مهربانترین

مهربانان.



## وقتی که ملاصدرا گریه کرد

زمانی که فیض کاشانی در قمصر کاشان زندگی میکرد ، پدر  
خانمش ، ملاصدرا ، چند روزی به عنوان مهمان نزد او در قمصر به  
سر برد .

در همان ایام در قمصر ، جوانی به خواستگاری دختری رفت .  
والدین دختر پس از قبول خواستگار ، شرط کردند که تا زمان  
عقد ، نه داماد حق دارد برای دیدن عروس به خانه عروس بیاید و  
نه عروس حق دارد به بیرون خانه برود .

عروس و داماد ، عاشق و شیدای همدیگر بودند و میخواستند  
همدیگر را ببینند . از این رو ، به فکر چاره ای افتادند که نه با  
شرط ، مخالفت بشود و نه والدین عروس متوجه بشوند . عروس  
حیله ای زد و گفت : " من فلان موقع به قصد تکاندن فرش به  
پشت بام میآیم و تو هم داخل کوچه بیا همدیگر را ببینیم " . در  
آن وقت مقرر ، دختر فرش خانه را به قصد تکاندن به پشت بام

برد و آن را تکان داد و داماد هم از داخل کوچه نظاره گر جمال  
دلنشین عروس خانم بود و مدام این جملات را میخواند :

اومدی به پشت بوم بوندی      اومدی فرشو تکوندی

اومدی گردی نبودی      اومدی خودتو نشوندی

در این حال، عارف بزرگوار ، ملاصدرا از کوچه عبور میکرد و این  
ماجرارا دید و شروع کرد به گریه کردن .

او مدتی با صدای بلند گریه میکرد . فیض کاشانی از او پرسید : "  
چرا اینگونه گریه میکنی ؟ " ملاصدرا گفت : "من امروز پسری را  
دیدم که با معشوقه خود با خوشحالی سخن میگفت . گریه من از  
این جهت است که این همه سال درس خواندم و فلسفه نوشتم و  
خود را عاشق خدای متعال میدانم ؛ اما هنوز نتوانسته ام با این حال  
و صفایی که این پسر با معشوقه خود داشت با خدای خود سخن  
بگویم . لذا به حال خود گریه میکنم ."<sup>۱۸</sup>

---

<sup>18</sup> <http://rahaee6953.blogfa.com/post/17>

## نگذاریم غیر خدا با هر عنوانی وارد قلب ما بشود

وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ  
الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ \* فَضَلًّا مِنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً<sup>۱۹</sup>

گاهی شرک مستقیماً وارد قلب نمیشود بلکه با عناوین دیگر به قلب  
انسان نفوذ می کند:

در تفسیر نور آمده است:

نشانه های شرک

یکی از نشانه های شرک، بهانه گیری در برابر قانون الهی است. قرآن به  
بعضی از آنها اشاره نموده، می فرماید:

\* آیا هرگاه پیامبر قانونی آورد که با سلیقه ی شما هماهنگ نبود، تکبر  
می ورزید؟ «أَفَكُلَّمَا

---

سوره ی حجرات، آیات ۷ و ۸،<sup>19</sup>

جاءكم رسول بما لا تهوى أنفسكم استكبرتم» [59]

\*همین که فرمان جهاد می رسید، می گفتند: چرا به ما دستور جنگ و جهاد دادید؟ «لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ» [60]

\*هنگامی که غذا برای گروهی از بنی اسرائیل رسید، گفتند: چرا این غذا؟ «لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ» [61]

\*هر گاه خداوند مثالی می زد، می گفتند: چرا این مثال؟ «ما ذا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا» [62]

نشانه ی دیگر شرک، برتری دادن فامیل، مال، مقام و... بر اجرای دستور خداست. در آیه 24 سوره توبه می خوانیم: اگر پدران، فرزندان، برادران، همسران، فامیل، ثروت، تجارت و مسکن نزد شما از خدا و رسول و جهاد در راه او محبوب تر باشد، منتظر قهر خدا باشید.

شرک به قدری خطرناک است که با وجود آن که قرآن چهار مرتبه در کنار توحید، به احسان والدین سفارش کرده؛ اما اگر والدین فرزند خود را به غیر خدا فرا خوانند، قرآن می فرماید: نباید از آنها اطاعت کرد. [63]

### انگیزه های شرک

مردم، یا به خاطر قدرت به سراغ کسی می روند که قرآن می فرماید: تمام مردم حتی قدرت آفریدن یک مگس را ندارند، «لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَا يُجْتَمِعُوا لَهُ» [64]

یا به خاطر لقمه نانی به سراغ این و آن می روند، که قرآن می فرماید: «لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا» [65]

یا به خاطر رسیدن به عزت به سراغ کسی می روند که قرآن می فرماید: «فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» [66]

یا به خاطر نجات از مشکلات، دور کسی جمع می شوند که قرآن می فرماید: «فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ» [67]

و در جای دیگر می فرماید: کسانی که به جای خدا به سراغشان می روید، بندگانی مثل خودتان هستند: «عِبَادُ أَمْثَالِكُمْ» [68] چرا شما بهترین آفریننده را رها می کنید و به دیگران توجه دارید؟ «تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ» [69]

### مبارزه با شرک

اولین پیام و هدف تمام انبیا، مبارزه با شرک و دعوت به بندگی خالصانه خداوند است. «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» [70]

تمام گناهان، مورد عفو قرار می گیرد، جز شرک. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ» [71] انبیا مأمور بودند با صراحت کامل از

انواع شرک ها برائت جویند. [72] شریک قرار دادن برای خداوند مردود است، گرچه درصد آن بسیار کم باشد. اگر 99٪ کار برای خداوند و تنها یک درصد آن برای غیر خدا باشد، تمام کار باطل است. چنانکه قرآن می فرماید: «وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» [73]

نه تنها بت ها و طاغوت ها، بلکه انبیا و اولیای الهی نیز نباید شریک خداوند قرار گیرند.

خداوند به حضرت عیسی می فرماید: آیا تو به مردم گفתי که من و مادرم را شریک خدا قرار دهید. «أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمَّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ» [74] شریک دانستن برای خداوند، افترا، تهمت و گناه بزرگ است. «وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا» [75]

شرک، به قدری منفور است که خداوند می فرماید: پیامبر و مؤمنان حق ندارند برای مشرکان، حتی اگر از خویشاوندانشان باشند، استغفار نمایند. «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَ لَوْ كَانُوا أَوْلِيَٰ قُرْبَىٰ» [76]

اسلام، با استدلال و منطق به مبارزه با شرک می پردازد و می فرماید: غیر  
خدا چه آفریده

که شما به آن دل بسته اید؟! «ما ذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ» [77] مرگ و حیات  
شما به دست کیست؟ عزّت و ذلّت شما به دست کیست؟

آری، رها کردن خداوندی که قدرت و علم بی نهایت دارد و به سراغ  
افراد و اشیائی رفتن که هیچ کاری به دستشان نیست، بزرگ ترین ظلم  
به انسانیت است. اسیر جماد و انسان شدن و تکیه به صنعت کردن و  
کمک از عاجز خواستن خردمندان نیست. یکی از اهداف نقل داستان ها و  
تاریخ گذشتگان در قرآن، ریشه کن کردن رگه های شرک است.<sup>۲۰</sup>

---

<sup>20</sup> <https://quran.anhar.ir/tafsir-14032.htm>



نگهبان قلب...

نگهبان قلب □ □

مرحوم آیت الله علوی گرگانی [?]:

من با آیه الله اراکی خیلی ارتباط داشتم. خصوصی خدمتشان می رفتم و [?] بعضی اوقات نیم ساعت، سه ربع خدمت ایشان می - نشستم

در یکی از جلساتی که با هم بودیم صحبتی از مرحوم آیه الله آقا سید محمدتقی خوانساری و قضیه نماز باران ایشان به میان آمد که آقای اراکی فرمودند:

به آقا سید محمد تقی گفتم: شما خیلی جرأت کردید. چطور در میان آن همه جمعیت انگلیسی منش رفتید و نماز باران خواندید؟

ایشان فرمودند: من وقتی به نماز ایستادم و الله اکبر گفتم، احساس کردم من با خود خدا در حال صحبت هستم و خودم را در مقابل خدا یافتم. در

درون قلبم احساس کردم که الان از خدا هر چیزی را بخواهم خدا دعای  
مرا رد نمی-کند. قوّت قلب خیلی مهم است

بعد ایشان می فرمود: آقا سیّد محمّد تقی خوانساری، نگهبان قلب [?]   
داشت.

من از ایشان پرسیدم: حاج آقا، نگهبان قلب چیست؟

فرمود: نگهبان چه کار می کند؟ کار نگهبان مراقبت و بازرسی است هر

کسی می خواهد از بیرون بیاید بررسی و تفتیش می-کند بعضی از

بندگان خدا مثل ایشان، کنار قلب، نگهبان دارند. نمی گذارند هر چیزی

وارد قلبشان شود. اما ما اینطور نیستیم. وقتی که به نماز می ایستیم اگر

محصلّ باشیم حواسمان به درس می رود، اگر بازاری باشیم فکرمان در

بازار است؛ ما نگهبان نداریم که نگذارد بیگانگان وارد قلبمان شوند.

وقتی به نماز می-ایستیم چیزی که در دل ما نیست خدا است. وقتی در

دل ما بازار و بیچه و زن باشد آن نماز چه کاری می-تواند انجام دهد؟

**قلب امیرالمومنین(ع) فقط برای خدا بود....**

علی علیه السلام خود را مانند موجی در اقیانوس حقیقت مستغرق ساخته بود و تمام فکر و ذکر و حرکات و سکنات او همه از حقیقت خواهی وی حکایت میکرد.

علی علیه السلام در تزکیه و تهذیب نفس، و سیر مراتب کمالیه وجود یگانه و بی نظیر و لوح ضمیرش چون جام جهان نما بود، او به هر چه نگاه میکرد خدا را میدید چنانکه فرمود:

**ما رایت شیئا الا رایت الله قبله و معه و بعده**

چیزی را ندیدم جز اینکه خدا را پیش از آن و با آن و پس از آن مشاهده کردم.

علی علیه السلام میفرمود: **لم اعبد ربا لم اره**. عبادت نکردم بخدائی که او را ندیدم! پرسیدند چگونه خدا را دیدی؟ فرمود با چشم دل و بصیرت، نه با دیده ظاهری...

**بچشم ظاهر اگر رخصت تماشا نیست**

## نه بسته است کسی شاهراه دل‌ها را

علی علیه السلام در مقابل عظمت خدا و مبدء هستی خود را ملزم بخضوع و خشوع میدید و دعاها و مناجاتهای او روشنگر این مطلب است.

دعای کمیل که یکی از اصحاب خود (کمیل بن زیاد) تعلیم فرموده است یکی از شاهکارهای روح بلند و ایمان قوی و یقین ثابت آنحضرت است که در فقرات آن معانی عالی و بدیع در قالب الفاظی شیوا و عباراتی کاملا رسا ریخته شده است، گاهی در برابر رحمت واسعه حق سر تا پا امید گشته و زمانی قدرت و جبروت خدا چنان بیم و هراسی در دل او افکنده است که بی اختیار بحال تضرع و خشوع افتاده است.

همچنین دعای صباح و نیایشهای دیگر وی که هر یک حاوی مراتب سوز و گداز بیم و امید، توجه و خلوص او میباشد و نشان می دهد فقط خدا در قلبش می باشد و هرگز غیر خدا در قلب او ورود نکرده و نمی کند.

## بیان فضائل امیرالمومنین(ع) برای معاویه

وقتی ضرار بن زمره بر معاویه وارد شد معاویه گفت علی را برایم وصف کن! ضرار پس از آنکه شمه‌ای از خصوصیات اخلاقی آنحضرت را

برای معاویه بیان نمود گفت شبها بیداری او بیشتر و خوابش کم بود در اوقات شب و روز تلاوت قرآن میکرد و جانش را در راه خدا میداد و در پیشگاه کبریائی او اشک میریخت و خود را از ما مستور نمیداشت و کیسه‌های طلا از ما ذخیره نمی‌نمود، برای نزدیکانش ملامت و بر جفا کاران تند خوئی نمیکرد، موقعیکه شب پرده ظلمت و تاریکی میافکند و ستارگان رو بافول مینهادند او را میدیدی که در محراب عبادت دست بریش خود گرفته و چون شخص مار گزیده بخود می‌پیچید و مانند فرد اندوهگینی (از خوف خدا) گریه میکرد و میگفت ای دنیا! آیا خود را بمن جلوه داده و مرا مشتاق خود میسازی؟ هیئات مرا بتو نیازی نیست و ترا سه طلاق داده‌ام که دیگر مرا بر تو رجوعی نیست! سپس میفرمود **آه از**

**کمی توشه و دوری سفر و سختی راه!**

معاویه گریه کرد و گفت ای ضرار بس است بخدا سوگند که علی چنین بود خدا رحمت کند ابو الحسن را....

## وسعت ایمان علی(ع) در بیان رسول اکرم(ص)

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: **لو ان السموات و الارض وضعتا**

**. فی کفه و وضع ایمان علی فی کفه لرجح ایمان علی**

یعنی اگر آسمانها و زمین در یک کفه ترازو و ایمان علی در کفه دیگر گذاشته شوند بطور حتم ایمان علی بر آنها فزونی میکند.....

علی علیه السلام هنگامیکه مناجات میکرد و مشغول نماز میشد گوشش نمی شنید و چشمش نمیدید و زمین و آسمان، دنیا و مافیها از خاطرش فراموش میشد و با تمام وجود توجه خود را بمبدأ حقیقت معطوف میداشت چنانکه مشهور است در یکی از جنگها پیکان تیری پایش فرو رفته و بقدری دردناک بود که نمیتوانستند آنرا بیرون بیاورند وقتیکه بنماز ایستاد بیرون کشیدند و او متوجه نشد

علی علیه السلام هنگام وضو گرفتن سراپا میلرزید و لرزش خفیفی وجود مبارکش را فرا میگرفت و چون در محراب عبادت میایستاد رعشه بر اندامش میافتاد و از خوف عظمت الهی اشگ چشمانش بر محاسن

شریفش جاری میشد، سجده‌های او طولانی بود و سجده‌گاهش همیشه از اشک چشم مرطوب! شاعر گوید،

**هو البكاء فی المحراب لیلا**

**هو الضحاک اذا اشتد الضراب**

یعنی او در محراب عبادت بشدت گریان و در شدت جنگ خندان بود. ابو درداء که یکی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله است گوید در شب تاریکی از نخلستانی عبور میکردم آواز کسی را شنیدم که با خدا مناجات میکرد چون نزدیک شدم دیدم علی علیه السلام است و من خود را در پشت درخت مخفی کردم و دیدم که او با خوف و خشیت تمام با آهنگ حزین مناجات میکرد و از ترس آتش سوزان جهنم گریه مینمود و بخدا پناه برده و طلب عفو و بخشش مینمود و آنقدر گریه کرد که بی حس و حرکت افتاد! گفتم شاید خوابش برده است نزدیکش رفتم چون چوب خشکی افتاده بود او را تکان دادم حرکت نکرد گفتم حتما از دنیا رفته است شتابان بمنزلش رفتم و خبر مرگ او را بحضرت زهرا علیها السلام رسانیدم فرمود مگر او را چگونه دیدی؟ من شرح ما وقع

گفتم، فاطمه علیها السلام گفت او نمرده بلکه از خوف خدا غش نموده  
. است

علی علیه السلام علاوه از نمازهای واجبی نوافل را نیز انجام میداد و  
هیچوقت نماز شب آنحضرت ترک نمیشد حتی در موقع جنگ نیز از آن  
غفلت نمی نمود، در لیلۃ الہریر نزدیکی های صبح بافق مینگریست ابن  
عباس پرسید مگر از آنسو نگرانی دارای آیا گروهی از دشمنان در آنجا  
کمین کرده اند؟ فرمود نه میخواهم بینم وقت نماز رسیده است یا نه  
حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که از کثرت عبادت و سجده های  
طولانی بکلمه سجاد و زین العابدین ملقب شده بود در برابر سؤال  
دیگران که چرا اینقدر مشقت و رنج بر خود روا میداری فرمود  
و من یقدر علی عبادۃ جدی علی بن ابی طالب؟

کیست که بتواند مثل جدم علی علیه السلام عبادت کند؟.....

از ام سعید کنیز آنحضرت پرسیدند که علی علیه السلام در ماه رمضان  
بیشتر عبادت میکند یا در سایر ماهها؟



کنیز گفت علی علیه السلام هر شب با خدای خود به راز و نیاز مشغول است و برای او رمضان و دیگر اوقات یکسان است.

وقتی که آنحضرت را پس از ضربت خوردن از مسجد بخانه می بردند نگاهی بمحل طلوعه فجر افکند و فرمود ای صبح تو شاهد باش که علی را فقط اکنون (بحکم اجبار) دراز کشیده می بینی

ابن ابی الحدید گوید عبادت علی علیه السلام بیشتر از عبادت همه کس بود زیرا او اغلب روزها روزه دار بود و تمام شبها مشغول نماز حتی هنگام جنگ نیز نمازش ترک نمیشد، او عالمی بود با عمل که نوافل و ادعیه و تهجد را بمردم آموخت... علی علیه السلام موقع نماز در برابر مبداء وجود با دل پاک و توجه تام میایستاد و براز و نیاز مشغول میشد عبادت و پرستش او مانند اشخاص دیگر نبود زیرا هر کسی بنا به هدف خاصی که دارد خدا را عبادت میکند چنانکه خود آنحضرت فرماید

**ان قوما عبدوا الله رغبة فتلك عبادة التجار، و ان قوما عبدوا الله رهبة فتلك عبادة العبيد، و ان قوما عبدوا الله شكرا فتلك عبادة الاحرار .**

یعنی گروهی از مردم خدا را از روی میل و رغبت (بامید نعمتهای بهشت) بندگی کردند پس این نوع عبادت عبادت تاجران است، عده ای هم از ترس (آتش دوزخ) خدا را عبادت کردند این هم عبادت بندگان است و گروهی دیگر خدا را برای سپاسگزاری عبادت کردند و این عبادت . آزادگان است .

و خود آنحضرت به پیشگاه خدای تعالی عرض میکند:

**الهی ما عبدتک طمعا للجنة و لا خوفا من النار بل وجدتک مستحقا للعبادة.**

خدایا من ترا بطمع بهشت و یا از ترس جهنم عبادت نمیکنم بلکه ترا مستحق و سزاوار پرستش یافتم.

هر فردی حتی هر ذیر وحی بنا بغریزه حب ذات همیشه در صدد دفع ضرر و جلب منفعت است و تنها علی علیه السلام بود که عبادت را بدون جلب نفع (بهشت) و دفع ضرر (دوزخ) صرفا برای خداوند بجا میآورد! و اینگونه خلوص در عبادت از یقین او سرچشمه میگرفت یقینی که بالاتر از آنرا نمیتوان پیدا نمود زیرا آنجناب بمرحله نهائی یقین رسیده بود

چنانکه خود فرماید: **لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا!** اگر پرده برداشته

شود من چیزی بیقین خود نمیافزایم....

همه این فضیلتها در پرتو ممنوعیت ورود غیر خدا به قلب

امیرالمومنین(ع) بدست آمده است.

ما هم که شیعه ان حضرت هستیم باید مجاهدت کنیم و تلاش فراوان

داشته باشیم

تا از ورود غیر خدا به قلبمان جلوگیری نماییم.

**چرا پیرزن از عیسی نزد خدا محبوب تر بود؟**

وقتی حضرت عیسی علیه السلام از خداوند درخواست کرد کسی را به او

نشان دهد که نزد خدا محبوب تر از او باشد، خداوند عیسی را به پیرزنی

که در کنار دریا زندگی می کرد راهنمایی نمود. وقتی عیسی علیه السلام

به سراغ آن خانم آمد، دید در خرابه ای زندگی می کند و با بدنی فلج و

چشمانی نابینا در گوشه ای رها شده است. وقتی حضرت عیسی علیه السلام جلوتر رفت ودقت کرد، دید پیرزن مشغول ذکر است

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُنْعِمِ الْمُفْضِلِ الْمَجْمِلِ الْمُكْرَمِ»

خدایا شکر که نعمت دادی، کرم کردی، زیبایی دادی، کرامت دادی

حضرت عیسی علیه السلام تعجب کرد که او با این بدن فلج که فقط دهانش کار می کند، چرا چنین ستایش می کند؟ با خود گفت که او از اولیای خداست و من بی اجازه وارد خرابه شدم؛ برگردم، اجازه بگیرم و بعد داخل شوم. به دم خرابه بازگشت و گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّةَ اللَّهِ»  
پیرزن گفت: «وعليكَ السَّلَامُ يَا رُوحَ اللَّهِ». عیسی پرسید: خانم! مگر مرا می بینی؟

گفت: نه. پرسید: پس از کجا دانستی که من روح الله هستم؟ پیرزن گفت: همان خدایی که به تو گفت مرا ببین، به من هم گفت چه کسی می آید. عیسی با اجازه آن خانم وارد خرابه شد و پرسید: خداوند به تو چه داده است که این قدر تشکر می کنی؟ تشکر تو برای چیست؟ پیرزن گفت: یا عیسی، آن چه به من داده بود از من گرفت، آیا همین طور پس

گرفته است؟ آیا وقتی می خواست آن را از من بگیرد، به من نگاه کرد و پس گرفت؟ عیسی فرمود: آری، اوّل به تو نگاه کرده وبعد پس گرفته است. پیرزن گفت: من به همان نگاه او خوشم. خدا این نگاه را به دیگری نداشته و به من کرده است؛ پس جای شکر دارد.

چنین پیرزنی به خداوند وصل است در حالی که پیامبر هم نبود. در واقع استاد حضرت عیسی علیه السلام شد. اما وقتی برای ما مصیبتی پیش می آید، فکر می کنیم خدا با ما قهر کرده است در حالی که برخی از آن ها جبران گناهان ماست تا خداوند متعال در آخرت ما را عذاب نکند، برخی دیگر از گرفتاری ها به خاطر این است که از خدا غافل نشویم، برخی دیگر هم به خاطر این است که خدا دوستان دارد و می خواهد به خاطر صبر بر مشکلات، پاداش بیشتری دریافت کنیم.

## داستان گنجی که حضرت عیسی پیدا کرد....

روزی عیسی(ع) با حواریون به سیر و سیاحت در صحرا پرداختند، و هنگام عبور به نزدیک شهری رسیدند. در مسیر راه نشانه گنجی را دیدند. حواریون به عیسی(ع) گفتند: به ما اجازه بده در اینجا بمانیم، و این گنج را استخراج کنیم.

عیسی به آنها اجازه داد و فرمود: شما در اینجا برای استخراج گنج بمانید، و به گمانم در این شهر نیز گنجی هست، من به سراغ آن می‌روم. حواریون در آنجا ماندند و حضرت عیسی(ع) وارد شهر شد، در مسیر راه هنگام عبور، خانه ویران شده و ساده‌ای را دید به آن خانه وارد شد و دید پیرزنی در آنجا زندگی می‌کند، به او فرمود: امشب من مهمان شما باشم؟ پیرزن پذیرفت. عیسی به او گفت: آیا در این خانه جز تو کسی زندگی می‌کند؟

پیرزن: آری، یک پسری دارم خارکن است، به بیابان می‌رود و خارهای بیابان را جمع کرده و به شهر می‌آرد و می‌فروشد، و پول آن، معاش

زندگی ما تأمین می‌گردد.

آنگاه پیرزن عیسی(ع) را - که نمی‌شناخت - در اطاق جداگانه‌ای وارد کرد و از او پذیرایی نمود. طولی نکشید که پسرش از صحرا آمد. مادر به او گفت: امشب مهمان ارجمندی داریم که نورهای زهد و پاکی و عظمت از پیشانی‌اش می‌درخشد، خدمت و هم‌نشینی با او را غنیمت بشمار خارکن نزد عیسی(ع) رفت و به او خدمت کرد و احترام شایان نمود. در یکی از شب‌ها عیسی(ع) احوال خارکن را پرسید و با او به گفتگو پرداخت و دریافت که خارکن یک انسان خردمند و باهوش است. ولی اندوه جانکاهی، قلب او را مشغول نموده است. به او فرمود: چنین می‌نگرم که غم و اندوه بزرگی در دل داری.

خارکن: آری در قلبم اندوه و درد بزرگی هست که هیچ‌کس جز خدا به برطرف نمودن آن قادر نیست.

عیسی: غم دلت را به من بگو، شاید خداوند عوامل برطرف نمودن آن را به من الهام کند.

خارکن: در یکی از روزها که هیزم بر پشتم حمل می‌کردم، از کنار کاخ شاه عبور نمودم. به کاخ نگاه کردم چشمم به جمال دختر شاه افتاد،

عشق او در دلم جای گرفت و هرروز به این عشق افزوده می‌شود. ولی  
کاری از من ساخته نیست و این درد، درمانی جز مرگ ندارد.  
عیسی: اگر خواهان آن دختر هستی، من وسایل وصال تو با او را فراهم  
می‌کنم.

خارکن ماجرا را به مادرش گفت، مادر گفت: پسر من به گمانم این مهمان،  
مرد بزرگی است و اگر قولی داده حتماً به آن وفا می‌کند. نزد او برو  
هرچه گفت از او بشنو اطاعت کن.

صبح آن شب، خارکن نزد عیسی(ع) آمد، عیسی به او گفت: نزد شاه برو  
از دخترش خواستگاری کن.

خارکن به طرف کاخ شاه رفت. وقتی که به آن رسید، نگهبانان سر راه او  
را گرفتند و پرسیدند: چه کاری داری؟ گفت: برای خواستگاری دختر  
شاه آمده‌ام، آن‌ها از روی مسخره خندیدند و برای این که شاه را نیز  
بخندانند، او را نزد شاه بردند و با صراحت گفت: برای خواستگاری  
!دخترت آمده‌ام

شاه از روی استهزاء گفت: مهریه دختر من، فلان مقدار کلان از گوهر،  
یاقوت، طلا و نقره است. که مجموع آن در تمام خزانه کشورش وجود



نداشت.

خارکن: من می‌روم و بعداً جواب تو را می‌آورم

خارکن نزد عیسی(ع) آمد و ماجرا را گفت. عیسی(ع) با او به خرابه‌ای که

سنگ‌های گوناگون در آن بود، رفتند. عیسی(ع) به اعجاز الهی آن

سنگ‌ها را به طلا، نقره، گوهر و یاقوت تبدیل کرد، به همان اندازه که

شاه گفته بود و به خارکن فرمود: اینها را بگیر و نزد شاه ببر

خارکن آنها را به کاخ برد و به شاه تحویل داد. شاه و درباریان

شگفت‌زده و حیران شدند و به او گفتند: این مقدار کافی نیست به همین

مقدار نیز بیاور. خارکن نزد عیسی(ع) آمد و سخن شاه را بازگو کرد،

عیسی(ع) فرمود: به همان خرابه برو به همان مقدار از جواهرات بردار و

ببر.

خارکن همین کار را کرد و آن جواهرات را نزد شاه آورد. شاه با او به

گفتگو پرداخت و دریافت که همه این معجزات از ناحیه مهمانی است که

در خانه خارکن است و آن مهمان جز عیسی(ع) شخص دیگری نیست.

به خارکن گفت: به مهمانت بگو به اینجا بیاید و عقد دخترم را برای تو

بخواند.

خارکن نزد عیسی(ع) آمد و باهم نزد شاه رفتند و عیسی(ع) شبانه عقد دختر شاه را برای خارکن خواند. صبح آن شب شاه با خارکن گفتگو کرد و دریافت که خارکن دارای هوش و عقل و خرد سرشاری است و برای شاه فرزندی جز همان دختر نبود.

خارکن را ولیعهد خود نمود و به همه درباریان و رجال و برجستگان کشورش فرمان داد با دامادش بیعت کنند و از فرمانش پیروی نمایند. شب بعد، شاه بر اثر سگته ناگهانی مرد. رجال و درباریان، داماد او (خارکن سابق) را بر تخت سلطنت نشاندند و همه امکانات کشور را در اختیارش نهادند و او شاهنشاه مقتدر کشور گردید.

روز سوم عیسی(ع) نزد او آمد تا با او خداحافظی کند. خارکن سابق به عیسی گفت: ای حکیم! تو بر گردن من چندین حق داری که حتی قدرت شکر یکی از آنها را ندارم تا چه رسد همه آنها را، گرچه همیشه تا ابد زنده باشم. شب گذشته سؤالی به دلم راه یافت که اگر پاسخ آن را به من بدهی، آنچه را که در اختیار من نهاده‌ای سودی به حالم نخواهد داشت.

عیسی: آن سؤال چیست؟

خارکن: سؤالم این است که: اگر تو قدرت آن را داری که دوروزه مرا از خارکنی به پادشاهی برسانی، چرا برای خودت یک زندگی ساده بیابان‌گردی را برگزیده‌ای؟ و از مقام پادشاهی و رفاه و عیش و نوش دنیا روی برتافته‌ای؟

عیسی: آن کسی که خدا را شناخته و به خانه کرامت و پاداش او آگاهی دارد، و ناپایداری دنیا را درک نموده، به سلطنت فانی دنیا و امور ناپایدار آن دل نمی‌بندد. ما در پیشگاه الهی و در خلوتگاه ربوبی، دارای لذت‌های روحانی خاصی هستیم که این لذت‌های دنیا در نزد آن‌ها، بسیار ناچیز است.

آنگاه عیسی(ع) مقداری از لذت‌های معنوی و درجات و نعمت‌های ملکوتی را برای او توضیح داد، که آن خارکن، مطلب را به خوبی دریافت. تحولی در او ایجاد شد و با قاطعیت به عیسی(ع) رو کرد و چنین گفت  
من بر تو حجتی دارم و آن این‌که: چرا خودت به راهی که بهتر و شایسته‌تر است رفته‌ای، ولی مرا به این بلای بزرگ دنیا افکنده‌ای؟  
عیسی: من این کار را کردم تا عقل و هوش تو را بیازمایم و ترک این امور موجب پاداش برای تو عبرت برای دیگران گردد.

خارکن همه سلطنت و تشکیلاتش را رها کرد و همان لباس خارکنی قبل  
را پوشید و به دنبال عیسی(ع) به راه افتاد، تا هر که زنده است همدم و  
هم‌نشین عیسی(ع) شود

عیسی(ع) همراه او نزد حواریون آمد و گفت: این - مرد - گنجی است  
که به گمانم در این شهر وجود داشت، به جستجویش پرداختم، او را  
یافتم و با خود نزد شما آوردم.<sup>۲۱</sup>

این است گنج، نه آن گنج مادی که شما را در اینجا زمین‌گیر کرده  
است.

با چشم خوار منگر تو بر این پابرهنگان / نزد خود عزیزتر از دیده ترند  
آدم بهشت را به دو گندم فروخت / حقا که این گروه به یک جو  
نمی‌خرند

---

بحار، ج ۱۴، ص ۲۷۰<sup>21</sup>

## داستان دختر امریکایی که قلبش از عشق به خدا پر شد....

فاطمه فلاحتی» که ۱۶ سال دارد در شهر سن خوزه آمریکا زندگی «  
می کند و با تعالیم اسلام آشناست. وی سرگذشت خود و دوستش را  
برای خانم «نیره شکرانی» مبلغ و مدرس دانشگاه که برای تبلیغ به شهر  
سن خوزه رفته بود، ایمیل کرده و ایشان نیز جهت استفاده دختران جوان  
از این ماجرا، آن را منتشر کرده است. در ادامه سرنوشت یک دختر  
آمریکایی را از زبان دختری ایرانی الاصل می خوانید

یک سال پیش در مهمانی دخترانه‌ای، ناخواسته توجه دختری را به خود  
جلب کردم، دختری که از حقیقت دور بود و ناآگاهانه تشنه فساد و  
فحشا. وی که ۲۰ سال بیشتر نداشت همجنس بازی را آزاد می دانست و  
از عواقب آن بی‌می نداشت. بغض گلویم را گرفته بود. دلم می خواست  
ناپدید شوم. نمی توانستم باور کنم که چطور با وجود حجابی که داشتم  
نتوانسته بودم ارزش واقعی خودم را نشان دهم

کریستینا در خانواده‌ای بسیار ثروتمند و مذهبی به دنیا آمده بود، اما بر  
خلاف خانواده‌اش توجهی به دین مسیحیت نداشت. وی با نیت پلید خود

هر روز در مدرسه تعقیب می‌کرد و مرا با حرف‌ها و حرکاتش آزار می‌داد. تا اینکه یک روز به شدت گریه کردم و از خدا کمک خواستم. گریه ام نه تنها برای خودم و ناراحتی روحی ام و رفت و آمد او بود، بلکه به حال جامعه آمریکا و جوانان افسوس می‌خوردم

از کودکی شعری می‌دانستم با این آهنگ که

قرآن که کلام آسمانی است

روشنگر راه زندگان است

قرآن که نشان دهد ره راست

برنامه زندگانی ماست

دو رکعتی نماز خواندم. می‌دانستم همان طور که در نماز من با خدا حرف می‌زنم، در قرآن نیز او با من سخن می‌گوید پس به قرآن رجوع کردم. آیه قرآن مرا بر آن داشت که به آن دختر کمک کنم. آیه دستور هدایت به دیگران را می‌داد. من که همیشه می‌ترسیدم مبادا فسادهای آمریکا مرا در خود غرق کند، از خدا خواستم که بتوانم با فهم اندک

خودم به کریستینا کمک کنم طوری که او نتواند بر من تأثیری بگذارد. ابتدا از طریق ایمیل شروع به ایجاد ارتباط با وی کردم اما او نه تنها حاضر نبود حرف‌هایم را گوش کند بلکه به دین نیز ناسزا می‌گفت طوری که مرا هم ناامیدتر از همیشه می‌کرد. اما چون قبلاً در جایی خوانده بودم «هر چند شخصی گناهکار باشد، در قلبش روزنه‌ای از پاکی وجود دارد. بایستی آن را پیدا کرد و رشدش داد تا میوه دهد» پس روزها و روزها سعی کردم تا با آسان‌ترین نصیحت‌ها بتوانم قلب کریستینا را روشن کنم. پس از سه و ماه و اندی که از طریق ایمیل با کریستینا در ارتباط بودم شاهد تغییراتی کوچک در وی شدم و فهمیدم که همه و همه حاصل دعا‌های من و کمک پروردگار بوده است. آن شعله کوچک در اعماق دل تاریک او داشت روشن و روشن‌تر می‌شد. برای کریستینا داستان اسکندر مقدونی را تعریف کرده بودم. شخصی که سعی داشت دنیا را به سلطه خود در بیاورد. قصه این بود که روزی اسکندر در بیابانی به ارتش خود دستور توقف داد و گفت هر کس سنگ‌های بیابان را بردارد پشیمان می‌شود و هر کس هم که بردارد باز پشیمان می‌شود. عده‌ای کمی سنگ برداشتند و عده‌ای برداشتند. از

صحرا که خارج شدند سنگ‌ها طلا شد. آنها که سنگ برداشته بودند  
پشیمان بودند که چرا بیشتر برداشته‌اند و آنهایی که سنگ نداشتند  
پشیمان بودند که چرا سنگ‌ها را جمع نکرده‌اند که اسکندر گفت دنیا  
همین است هر چه سود کنی کم کرده‌ای و اگر هیچ نکنی پشیمان  
می‌شوی.

گویا این قصه خیلی روی کریستینا تأثیر گذاشته بود طوری که روز  
بعدش در مدرسه سخت متعجب و خوشحال شدم چون او گفت متوجه  
کارهای بدش شده و تصمیم دارد آنها را کنار بگذارد و من باید کمکش  
کنم که الکل را هم ترک کند. من هم گفتم کسی نیستم جز بنده خدا و  
او باید از پروردگار کمک بخواهد. چند روز بعد ایمیلی از او به دستم  
رسید که خانواده‌اش از تغییر رفتار او بسیار خوشحال هستند و هر چند  
ترک آن اعمال برایش بسیار سخت و دشوار و کشنده است ولی او  
تصمیمش را گرفته است. من که خود شاهد رنج و تلاش کریستینا در  
ترک مواد مخدر بودم به او گفتم شعری از زبان خدا هست که  
اگر عمری گنه کردی مشو نومید از رحمت



تو نامه توبه را بنویس امضا کردنش با من

به کریستینا گفتم من به وسیله اطلاعاتم از قرآن و زندگی ائمه اطهار (علیهم السلام) و کتاب‌های دینی کم کم توانستم به او کمک کنم. حتی سؤال‌هایی هم برای خودم پیش می‌آمد که با مطالعه آن‌ها را برطرف می‌کردم.

حرف‌های کریستینا هم هرگز از یادم نمی‌رود که می‌گفت: «اسلام منطق است، قرآن منطق است، برای همین قابل قبول و قابل فهم بود هر روز به وسیله ایمیل و با کلی تحقیق به سؤالات وی جواب می‌دادم، حتی وقتی دیدم علاقه‌مند به خواندن قرآن است برایش قرآنی با ترجمه انگلیسی گرفتم. او در آن زمان مشروب را هم ترک کرده بود. تا اینکه روزی او به من گفت: «می‌خواهم مسلمان شوم. فاطمه کمک کن». باورش غیرممکن بود. اشک‌هایم سرازیر بود. طوفانی از عشق به اسلام بدنم را سرد کرده بود و مرا می‌لرزاند. سرگیجه داشتم. انگار در دنیا نبودم. احساس می‌کردم تمام سلول‌های بدنم گریه می‌کنند؛ گریه‌ای از عشق، از زیبایی ایمان. تمام سختی‌های آن چند ماه برایم خاطره‌ای زیبا شد.

در آن لحظه یکی از زیباترین و بزرگ‌ترین هدیه‌ها را از خداوند گرفته بودم، خبر مسلمان شدن کریستینا. او که از گذشته‌اش خجالت می‌کشید مخفیانه توسط یک روحانی قرآن خواندن را یاد گرفت تا کسی از گذشته‌اش مطلع نشود. وقتی کریستینا مسلمان شد، یک کارت پستال و کتاب «چرا و چگونه نماز می‌خوانیم» به زبان انگلیسی، به او هدیه دادم و برای اولین بار همدیگر را در آغوش گرفتیم. این در نظر من یک معجزه بود. او از نمازش غافل نمی‌شد و روز به روز آرام‌تر و نورانی‌تر می‌شد.

یک روز در کتابخانه مدرسه با هم نماز خواندیم و او به من گفت در ظلمات بودم و به نور دعوت شدم. پس از مدتی شروع به صحبت در مورد امامان کردم. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) و خانم فاطمه زهرا (سلام الله علیها) برایش گفتم و از دیگر امامان. به او گفتم حضرت فاطمه باید الگوی ما مسلمانان باشد و او قبول کرد. حتی بعدها به من گفت که با شنیدن داستان ائمه آن‌ها را باور می‌کند ولی نمی‌داند چرا دیگران مثل او با این داستان‌های دینی و ائمه، ایمان نمی‌آورند.

بعد از مدتی کریستینا برای اولین بار با روسری و لباس پوشیده به دیدنم آمد. او حجاب را برگزیده بود. به خودش می‌بالید و همین امر مرا هم خوشحال می‌کرد. چون که بالاخره فهمیدم حجاب من توانسته روی او تأثیر بگذارد. او درک کرده بود که هیچ خوشی لذت‌بخش‌تر از عشق به خدا نیست و بقیه عشق‌ها کاذب و فانی است. او هم قبول داشت که ما کاسه‌های کوچک خود را زیر آبشار الهی می‌گیریم ولی چون این آبشار بسیار قوی است و ما ناتوان از پر کردن کاسه‌هایمان، لذا ائمه (علیهم السلام) نعمت را در خود جمع می‌کنند و ما از آب آن آبشار توسط آن‌ها که واسطه بین ما و خدا هستند سیراب می‌شویم.

کریستینا به واسطه علاقه‌ای که به فاطمه زهرا (سلام الله علیها) پیدا کرده بود گفت که می‌خواهد اسمش را عوض کند. از من پرسید معنی اسمم چیست و من گفتم: «بریده از آتش» و او که شدیداً منقلب شده بود گفت می‌خواهد اسمش را بگذارد فاطمه. آن روز از خوشحالی دست مادرم را بوسیدم که چنین اسم زیبایی را برایم انتخاب کرده بود هر چند لایقش نبودم. کریستینا حتی در شناسنامه هم اسمش را به فاطمه تغییر داد و به من ثابت شد که دانه دل او میوه داده است. تقریباً یک سالی از اول

آشنایی ما می‌گذشت که کریستینا خبر بدی به من داد. او مدت‌ها مبتلا به سرطان خون بود ولی خودش نمی‌دانست. یک دکتر و پرستار خصوصی در خانه از او مراقبت می‌کردند ولی می‌گفتند وی چند ماه بیشتر زنده نمی‌ماند. خانواده فاطمه از اینکه دخترشان به واسطه من مسلمان شده بود روی خوشی به من نشان نمی‌دادند و من نمی‌توانستم او را ببینم تا اینکه روز اول ماه محرم خبر دادند که فاطمه مرد. هر چند نمی‌دانم او را کجا دفن کرده‌اند اما خاطره‌اش برای من زنده است

فاطمه نه تنها خودش رشد کرد بلکه باعث رشد من هم شد تا اینکه بعد از مدتی یک ایمیل از برادر سی و چند ساله‌اش به اسم مایک به دستم رسید. «دلیل اینکه تصمیم گرفتم برای شما ایمیل بفرستم به خاطر خواهرم است. ابتدا از رفتار بد مادرم از شما معذرت می‌خواهم. از وقتی خواهرم مرده، او حال خوبی ندارد. شما کی هستید؟ از کجا آمده‌اید؟ ائمه چه کسانی هستند؟ آنان فرشته هستند و یا انسان، شاید هم هر چیزی دیگر. درباره خانم فاطمه به من بگویید. او چه کسی است؟ من دارم گریه می‌کنم تا نشان دهم چقدر خوشحال هستم. خواهرم را به عنوان یک مسلمان در جایی که نمی‌خواست کسی از آن مطلع شود دفن

کردیم. او می‌گفت فاطمه، فرشته نجات من است از طرف خدا. دیشب خوابش را دیدم. خوشحال بود. من صدایش کردم کریستینا و او گفت: «نام من فاطمه است، همان خانمی که دست مرا گرفت.» او به من گفت شما روز قیامت از ائمه پاداش می‌گیرید و استحقاق نام خانم فاطمه زهرا را دارید. خواهرم گفت که ایمان بیاورم. وقتی بیدار شدم می‌لرزیدم ولی احساس خوبی داشتم. وقتی زنده بود به من می‌گفت شما فرشته هستید هر چند شما به او التماس می‌کنید که به شما فرشته نگوید چون فرد کاملی نیستید و ناراحت می‌شوید. تصمیم گرفته‌ام که به میشیگان بروم و در آنجا دور از خانواده‌ام مسلمان شوم. شما یک نسل را تغییر دادید چون بعد از من همسر و بچه‌هایم حتماً مسلمان می‌شوند و نوه‌هایم...» مسلمان زاده به دنیا می‌آیند.

پس بیایید همه با آجرهایی که خداوند به ما داده قصری برای دنیا نسازیم بلکه پلکانی بسازیم به سوی او. بیایید همه دست به دست هم بدهیم و به سهم خود در نجات دنیا تلاش کنیم. (کتاب مس‌هایی که طلا شدند)

## عشق های مجازی مانع رسیدن به کمال هستند...

در فرمایشات امیر مومنان امام علی (ع) درباره عشق مجازی است که می فرماید کسی که عاشق می شود کور می شود...

شاید علتش این باشد که عشق مجازی از شهوت نشات می گیرد. و شهوت انسان را از مسیر درست دور می کند. زیرا بجای اینکه انسان همه فکرش درباره خدا باشد، همش در فکر معشوقش فلان زن یا فلان مرد می باشد.

حتی دیده شده که بعضی افراد معشوق خود را خدا و معبود می دانسته اند.

در نامه ای از دختری به پسری چنین نوشته شده بود: تو معبود من هستی. خدای من تو هستی و من تو را می پرستم!

دیگری به معشوقش نوشته است:

صبح که بیدار شدم تو از قبل در ذهنم بودی و نمی توانم از فکر کردن به تو  
دست بردارم!

عشقم

تنها تویی در آسمان قلبم، که مثل ستاره میدرخشی در شبهای تیره و تارم  
که هر سحرگاه مثل خورشید طلوع میکنی در دل قلب عاشقم. با طلوع تو ای  
خورشید من ، غمی دیگر در دلم نیست  
احساس آرامش میکنم وقتی که تو نورانی کرده ای سرزمین قلبم را، تنها  
تویی در آسمان قلبم....

اری اگر انسان مبتلا به عشق مجازی شود بجای یاد خدا، یاد معشوقش  
خواهد بود..تا اینجا مشکلی نیست! مشکل از انجا شروع میشود که معشوق  
زمینی بعد مدتی پیر میشود.مریض میشود.بی وفا میشود و...  
در این موقع ضربه ای سخت بر روح و روان عاشق وارد می گردد..  
ولی عشق به خدا باعث نشاط ابدی است.

درجات و مراتب نشاط و شادابی به مراتب محبت بستگی دارد. شادابی محبوب خدا بودن بالاتر از شادابی محب خداست، بنابراین افراد با ایمان به دنبال راهی هستند که درجه نشاط را با افزودن درجه محبت زیاد کنند. از این رو به مرحله دوم محبت می‌رسند که بالاتر از مرحله اول است.

اینکه انسان محبوب خداوند بشود و خداوند او را دوست داشته باشد: شرطی دارد که در آیه زیر، ذکر شده است، قرآن می‌گوید: «قل ان کنتم تحبّون الله فاتّبعونی یحبکم الله و یغفر لکم ذنوبکم و الله « (غفورٌ رحیم)» (7)

بگو اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا او نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببامرزد که او آمرزنده و مهربان است و آن شرط پیروی از پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - است. از آیه شریفه استفاده می‌شود که محبت و دوستی، مشوّق و محرک انسان به عمل است، وقتی می‌فرماید محبّ واقعی خداوند کسی است که پیرو پیامبر باشد، روشن می‌شود که انسان وظایفی را که پیامبر بر عهده او گذاشته است باید به خوبی انجام دهد. اگر کسی چنین بود از محب خدا بودن بالاتر رفته، محبوب خدا می‌گردد و به مرتبه‌ای می‌رسد که خدا او را دوست دارد. این امر سبب می‌شود که انسان نه تنها از یک نشاط



سرشار بهره برد بلکه در اعمال و رفتار وی نیز آثار خود را نمایان ساخته، می‌کوشد تا اعمال و رفتار خود را مطابق با رفتار پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - (و ائمه معصومین علیهم السلام) گرداند، زیرا محبت و دوستی تنها یک علاقه قلبی نیست بلکه باید آثار آن در عمل انسان آشکار باشد. در صورتی می‌توان ادعای محبت و دوستی خدا را داشت که پیرو راستین پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - بود و بنابر فرمایش امام صادق (علیه السلام) که می‌فرمایند:

«و من سرّه ان يعلم انّ الله يحبّه فليعمل بطاعة الله و ليتبعنا الم يسمع»  
«(قول الله لنبيه - صلی الله علیه و آله - (قل ان كنتم تحبون الله...)) (8)»  
هر کس می‌خواهد بداند که خداوند او را دوست دارد، باید از خدا اطاعت کند و از ما تبعیت نماید.

از ائمه معصومین نیز می‌بایست پیروی کرد. اما کسی که در عمل سست بوده و کارهای خویش را به خوبی انجام نمی‌دهد و یا برای غیر خدا انجام می‌دهد و یا طبق هوی و هوس عمل می‌کند، در حقیقت در شناخت و محبت خدا سست است و اگر ادعایی مبنی بر دوستی خدا کند، ادعایی (بی‌مورد و دروغ است). (9)

پس با پیروی از شریعت و دستوراتی که پیامبر آورده، می‌توان به بزرگترین بشارتی که برای محب است - اینکه خدا انسان را دوست

بدارد - دست یافت؛ زیرا برای محب هیچ امری و بشارتی لذت بخش تر از این نیست که محبوبش نیز او را دوست بدارد. بنده‌ای که راه محبت الهی را با اخلاص طی می‌کند آرزویی جز آنکه خداوند او را دوست داشته باشد ندارد. او می‌خواهد چنانچه خدا را دوست دارد پروردگار نیز او را دوست بدارد و چنانچه او برای خداست، خدا هم برای او باشد. با دانستن اینکه پروردگار او را دوست خویش می‌داند به بزرگترین آرزوی خود. نایل گردیده و در خود احساس شادمانی می‌نماید.

افراد بسیاری تلاش می‌کنند تا خدا را دوست بدارند. کسی محب خداوند باشد مهم است، ولی مهمتر آن است که آدمی محبوب خدا بشود. از آنجا که تمام نظام آفرینش لشکریان الهی است، «و لله جنود السماوات و الارض» (10)؛ اگر خدای سبحان نسبت به انسانی محبت داشت، همه نظام آفرینش نسبت به او مهر می‌ورزند، زیرا همه آنها تابع اراده الهی هستند و اگر اراده الهی به صورت محبت به انسان کاملی تعلق گرفت و چنین فیض ویژه‌ای درباره او بروز کرد کل نظام، محب او خواهند بود. اگر فردی احساس کند تمام نظام آفرینش نسبت به او مهر می‌ورزند و همه محب اویند، خود را تنها نمی‌بیند از این رو شادابی عجیبی را احساس می‌کند و همین نشاط او را به تلاش و فعالیت در راه هدفی که اختیار نموده، وادار می‌کند.

به طور خلاصه می‌توان راه رسیدن به محبت الهی (مرحله اول محبت) را در دو امر بیان کرد

1. ارتباط نزدیک داشتن با رسول خدا و نیز ائمه معصومین (علیهم السلام) که اینان اولیاء و دوستان خدا هستند. محبت اولیای الهی شاخ و برگ محبت خداست، اگر این محبت تقویت شود محبت به خدا نیز تقویت می‌گردد. (از آنجا که با اولیای خدا از طریق حواسمان تماس داریم، آنها را می‌بینیم و صدایشان را می‌شنویم و آنها هم‌نوع ما هستند بیشتر می‌توانیم درباره آنها بیندیشیم. اگر از راه محبت آنها وارد شویم، راه برای محبت خداوند آسان می‌گردد). پس یکی از مهمترین راه‌های جلب دوستی خداوند، دوست داشتن اولیای الهی (رسول خدا و ائمه معصومین (علیهم السلام)) است

2. راه دیگر برای جلب دوستی و محبت خدا دور ساختن محبت‌های دنیوی است. اگر دل انسان مملو از دوستی مال و فرزند (و به طور کلی محبت‌های دنیا) باشد جایی برای دوستی خدا باقی نمی‌ماند. خداوند می‌فرماید: «رُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْإِنْعَامِ وَ الْحَرثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» (11)

دوستی خواستنیها(ی گوناگون) از زنان و پسران و اموال فراوان از زر و

سیم و اسب‌های نشاندار و دامهاو کشتزار(ها) برای مردم آراسته شده  
(لیکن) اینها بر خورداری زندگی دنیاست و (حال آنکه) فرجام نیکو نزد  
خداست.

شیطان زینت دهنده محبت دنیا و جلوه دهنده آن به عنوان هدف برای  
مردم است(12)، که با دلبستگی به امور مادی دیگر جایی برای محبت  
خدا باقی نمی‌ماند. در صورتی که امکانات مادی تنها وسیله‌ای برای  
گذراندن زندگی دنیا و بهره بردن از آنهاست تا انسان برای آخرت  
خویش توشه برگیرد. و نیز می‌فرماید: «و تحبّون المال حبّاً جمّاً»(13)؛ و  
مال را دوست دارید دوست داشتنی بسیار

شما مال و ثروت را بسیار دوست دارید، شما افرادی دنیا پرست، ثروت  
اندوز، عاشق و دلباخته مال و متاع دنیا هستید، کسی که علاقمند به مال  
باشد، در هنگام مرگ فشار بسیاری را خواهد دید زیرا در وقت مرگ  
تمام علاقه‌های دنیا قطع می‌گردد. گاهی ممکن است مال کم باشد ولی  
دلبستگی به آن زیاد باشد. کسی که حب ثروت تمام قلبش را پر کرده،  
جایی برای یاد و محبت خداوند وجود ندارد. پس افرادی که خواهان  
محبت الهی هستند باید تلاششان را به کار گیرند تا خانه دل را از تعلقات  
مادی فارغ نگه دارند و بتهای سیم و زر را از کعبه دل فرود آورند و  
بشکنند؛ علاقه به آنها را در دل راه ندهند و چنانچه این محبت وارد

قلبشان شده است آن را بیرون آورند، با اینکه از امکانات مادی استفاده می‌برند، اما هرگز آن را هدف خود نپندارند

می‌توان گفت دوستی دنیا محبت دروغین است که انسان نقص را کمال پنداشته و بر اساس چنین پندار باطلی به آن کمال موهوم علاقمند گردد. محبت کاذب دارای جاذبه بوده، انسانها را به سوی خود جذب می‌کند اما جاذبه‌ای که عین دافعه است، چنانکه افعیها بانفس کشیدن برخی از حشرات را جذب می‌کنند اما نه برای پرورش بلکه برای نابود کردن. زرق و برق دنیا چنین است که انسان را جذب می‌کند تا او را درهم بکوبد و نابود سازد و سپس به صورت زباله دفع کند. ولی خداوند نه تنها محبوب مؤمنان بلکه محب آنان بوده، آنان را به سمت خود جذب می‌کند تا آنان را پیروانند و زندگی معنوی به آنان بخشد، از این رو می‌بینیم در نبردهایی که بین مردان با ایمان و مشرکان در طول تاریخ اتفاق افتاده است، مؤمنان همواره پیروز بوده‌اند، زیرا معرفت آنان کامل بوده، و در پرتو آن اشتیاق و علاقه آنان کاملتر است، که این امر باعث ایستادگی آنان شده، در نتیجه پیروزی نصیبشان می‌شود.<sup>14</sup>

## پی نوشت:

7. سوره آل عمران، آیه 31
8. کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج 3، ص 68
9. همانند ادعایی که قوم بنی اسرائیل می‌کردند، خداوند به پیامبر اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - می‌فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا ان زَعَمْتُمْ أَنكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ ان كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَ لَا يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ» (بالبطالمين) (سوره جمعه، آیه 6 و 7)
- بگو ای کسانی که یهودی شدید اگر پندارید که شما دوستان خدایید نه مردم دیگر، پس اگر راست می‌گویید درخواست مرگ کنید؛ و (لی) هرگز آن را به سبب آنچه از پیش به دست خویش کرده‌اند آرزو نخواهند کرد و خدا به (حال) ستمگران داناست یهود می‌گفتند ما فرزندان و دوستان ویژه خداوند هستیم، خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد در مقابل بلند پروازی آنها چنین بگو: ای یهودیان اگر شما گمان می‌کنید که دوستان خدا هستید و در ادعای خود راست می‌گویید آرزوی مرگ کنید چرا که دوست همیشه مشتاق ملاقات با دوست خود است و با مرگ، انسانها به لقای پروردگار خویش می‌رسند. اگر شما یهود در ادعای خود راست می‌گویید چرا این اندازه به زندگی دنیا علاقمند و از مرگ گریزان هستید. در آیه دوم می‌فرماید آنان هرگز آرزوی مرگ نمی‌کنند زیرا آنان اعمال زشت و گناهانی را مرتکب شده‌اند که می‌دانند عذابی دردناک در انتظار آنان است، بنابراین ادعای آنان که خود را دوستان خدا می‌پندارند و در عمل به اثبات نمی‌رسانند، ادعایی بی‌پشتوانه و غلط است.
- فردا که قیامت آشکارا گردد
- هرکس که نه عاشق است رد خواد بود
- (مولوی)
10. سوره فتح، آیه 4
11. سوره آل عمران، آیه 14
12. به این دلیل که در چند آیه می‌فرماید: «وَزَيِّنْ لَهُمُ الشَّيْطَانَ اَعْمَالَهُمْ» (نمل، 24؛ عنكبوت، 38؛ نحل، 63؛ انعام، 43) شیطان اعمال زشت آنان را در نظرشان زینت داده بود، (و هم اکنون نیز کارهای ناپسند را برای انسانها زیبا جلوه می‌دهد) آنان هر کار زشتی را انجام می‌دادند، زیبا و هر کار خلافی را صواب می‌پنداشتند
13. سوره فجر، آیه 20
14. ر.ک عبدالله جوادی آملی؛ تفسیر موضوعی قرآن، ج 2، قم: مرکز نشر اسراء، 1378 ش، ج 11، ص 326<sup>22</sup>

<sup>22</sup> <https://ensani.ir/fa/article/138411/%D8%B1%D8%A7%D8%A8%D8%B7%D9%87-%D9%85%D8%AD%D8%A8%D8%AA-%D8%AE%D8%AF%D8%A7%D9%88%D9%86%D8%AF-%D8%A8%D8%A7-%D8%B4%D8%A7%D8%AF%D8%A7%D8%A8%D9%89-%D8%A7%D9%86%D8%B3%D8%A7%D9%86>

## گاهی عشق مجازی باعث جنایت می شود!

اگر در نت جستجو کنید مواردی پیدا می کنید که عاشق برای رسیدن به عشقش! دست به جنایت زده است. حتی مواردی بوده که پدر و مادر خود را کشته است تا به عشقش برسد!

به چند نمونه اشاره می شود:

**زمانی به هویت واقعی آن دختر در فضای مجازی پی بردم و فهمیدم که**

او زنی متاهل و دارای فرزند است که دیگر «عاشق» شده بودم و در

مرداب این عشق مجازی دست و پا می زدم...

به گزارش روزنامه خراسان، اینها بخشی از اعترافات پسر ۲۴ ساله‌ای

است که در پی عشقی هوس آلود، شوهر بلاگر معروف مشهدی را با

همدستی وی به قتل رساند و جسد او را به آتش کشید تا صحنه جنایت

را «خودسوزی» جلوه دهند...<sup>۲۳</sup>

<sup>23</sup> <https://37711061.khabarban.com/>

عشق ممنوع دختر و پسر خاله به یکدیگر جنایتی هولناک را رقم زد و

مرد میانسال قربانی این عشق شد. راز این جنایت به شکلی عجیب فاش

شد و ماموران توانستند متهمان را دستگیر کنند. در «پشت صحنه یک

جنایت» این جنایت را بررسی کرده و پای صحبت متهمان نشستیم... به

گزارش جام جم همچنین یک حقوقدان به ریشه‌های همسرکشی در

ایران پرداخت. ماجرا ۲۸ دی‌ماه سال گذشته با واژگونی خودروی پژو

۲۰۶ در حاشیه جاده ماهدشت فاش شد. راننده به‌سختی در خودرو را

باز کرد و خود را از داخل ماشین بیرون کشید. کنار ماشین روی زمین

نشست. ناگهان مثل برق‌گرفته‌ها از جایش بلند شد. صحنه‌ای که می‌دید

برایش باورکردنی نبود. جسد نیمه‌سوخته‌ای در زیر خودرویش قرار

داشت. سریع با پلیس تماس گرفت و دقایقی بعد تیم جنایی در محل

حاضر شدند. بعد از بیرون کشیدن جسد مشخص شد، جسد متعلق به

مرد میانسالی است که بر اثر اصابت ضربه سخت به سرش جان باخته

بود. قسمت پایین‌تنه مقتول دچار سوختگی شده بود.



با بررسی جیب‌های مقتول، کارت ملی او پیدا شد و ماموران توانستند هویتش را شناسایی کنند. همسر او بعد از اطلاع از قتل شوهرش گفت: دو روز قبل شوهرم برای رساندن مسافر دربستی از خانه بیرون رفت و دیگر بازنگشت. پیش از این هم این اتفاق رخ داده و عادی بود چند روز به خانه نیاید. ماموران که به اظهارات این زن مشکوک شده بودند، تحقیقات را روی او متمرکز کرده و متوجه ارتباط زن جوان با پسرخاله‌اش به نام سهراب شدند. با کشف این سرنخ، سهراب دستگیر شد و به قتل مرد میانسال اعتراف کرد و گفت: مقتول با دخترخاله‌ام بدرفتاری می‌کرد و من به خاطر علاقه‌ای که به او دارم، تصمیم گرفتم تا شوهرش را بکشم. انگیزه‌ام خلاص کردن دخترخاله‌ام از دست شوهرش بود. پس از این اعترافات، زن جوان به نام لیلا دوباره دستگیر شد و در تحقیقات قتل را انکار کرد. دو متهم پس از بازسازی صحنه قتل در انتظار روز محاکمه هستند...<sup>۲۴</sup>

---

<sup>24</sup> <https://www.seratnews.com/fa/news/502839/%D8%A7%D8%B8%D9%87%D8%A7%D8%B1%D8%A7%D8%AA-%D8%B2%D9%86%DB%8C-%DA%A9%D9%87-%D8%B9%D8%B4%D9%82-%D9%85%D9%85%D9%86%D9%88%D8%B9%D9%87-%D8%A7%D8%B4-%D8%A8%D8%A7%D8%B9%D8%AB-%D8%AC%D9%86%D8%A7%DB%8C%D8%AA-%D8%B4%D8%AF>

مرد جوانی که در عشق ممنوعه به یک زن در جاده چالوس شوهر وی  
را به قتل رسانده است از قصاص رهایی یافت

به گزارش مشرق، رسیدگی به این پرونده جنایی از سال ۹۶ به  
دنبال مراجعه زنی به اداره پلیس و اعلام ناپدید شدن همسرش  
شروع شد.

### جسدی در جاده چالوس

با اعلام این گزارش تیم ویژه‌ای از مأموران پلیس آگاهی استان البرز  
تشکیل و ردیابی‌ها برای یافتن مرد جوان آغاز شد اما چند روز بعد  
جسد شوهر این زن را در حالی که در خودرویش خفه و در  
محدوده جاده چالوس رها شده بود، پیدا کردند.

خیانت زنانه

با کشف این جسد کارآگاهان تحقیقات خود را برای کشف راز مرگ او از سر گرفتند در حالی که هیچ سرنخی نداشتند با کنترل تماس‌های همسر مقتول به عنوان نخستین مظنون پرونده دریافتند این زن با مرد غریبه‌ای از مدت‌ها قبل در ارتباط است؛ بنابراین به بازجویی مجدد از این زن پرداختند؛ با اینکه پلیس مدارکی علیه همسر وی به دست آورده بود اما این زن سعی داشت با پنهان کردن واقعیت، پلیس را گمراه کند.

## اعتراف دردناک

اما سرانجام زن در بازجویی‌ها لب به اعتراف گشود و گفت: شوهرم مرد بداخلاقی بود و مرا اذیت می‌کرد مدتی قبل با مردی به نام مهران آشنا شدم و کم‌کم با او درددل کردم و از بدرفتاری‌های شوهرم گفتم بعد هم نقشه کشیدیم تا شوهرم را از سر راه برداریم. یک روز با شوهرم به جاده چالوس رفته بودیم. در مسیر از او خواستم جایی

توقف کند بعد مهران که ما را تعقیب می کرد از فرصت استفاده کرد و وارد خودروی شوهرم شد و پس از درگیری او را خفه کرد. سپس جسد را همانجا در خودرو رها و فرار کردیم.

### بازداشت مرد جانی

با اعترافهای تکان دهنده این زن، کارآگاهان به سراغ مهران ۴۸ ساله رفتند و او را به اتهام قتل عمد بازداشت کردند.

### حکم قصاص و زندان

هر دو زن و مرد جنایتکار پس از تکمیل پرونده در دادسرا و پس از بازسازی صحنه جنایت به زندان منتقل شدند. این متهمان وقتی زمان محاکمه شان فرا رسید هر کدام جداگانه در شعبه یکم دادگاه کیفری استان البرز پای میز محاکمه رفته و به درخواست اولیای دم مقتول و

به دستور رئیس دادگاه، زن به اتهام معاونت در قتل شوهرش به

زندان و مهرا ن نیز به اتهام مباشرت در قتل به قصاص محکوم

شدند...<sup>۲۵</sup>

---

<sup>25</sup> <https://www.mashreghnews.ir/news/1506984/%D8%AC%D9%86%D8%A7%DB%8C%D8%AA-%DA%A9%D9%88%D8%B1%DA%A9%D9%88%D8%B1%D8%A7%D9%86%D9%87-%D8%AF%D8%B1-%D8%B9%D8%B4%D9%82-%D9%85%D9%85%D9%86%D9%88%D8%B9%D9%87>

## گاهی بخاطر عشق مجازی، دست به خودکشی می زنند!

انسانی که خلیفه الله است گاهی انقدر از راه درست منحرف می شود که بخاطر عشق به جنس مخالف، خود را می کشد... به چند نمونه اشاره می شود:

خودکشی دو پسر عمو به خاطر عشق به یک دختر....

در این اتفاق تلخ «ماهِنِدرا گورجار» و «دِوراج گورجار» 23 ساله با پریدن در مقابل یک قطار خودکشی کردند. این اتفاق در اوایل روز دوشنبه و در منطقه «بوندی» واقع در ایالت راجاستان هند رخ داد.

اجساد این دو نوجوان در نزدیکی ایستگاه «گودلا» یکی از خطوط راه آهن بمبئی هند پیدا شد. بنا به گزارش رسانه‌های محلی روی دست هر دو قربانی نام «آشا»، دختر مورد علاقه آنها حک شده بود اما پس از مرگ این دو نوجوان و انجام تحقیقات اولیه مشخص شد که آنها پیش از انجام خودکشی ویدئویی را نیز خطاب به خانواده‌های خود ضبط کرده

بودند....بنا به گزارش رسانه‌های محلی روی دست هر دو قربانی نام «آشا»، دختر مورد علاقه آن‌ها حک شده بوداما پس از مرگ این دو نوجوان و انجام تحقیقات اولیه مشخص شد که آن‌ها پیش از انجام خودکشی ویدئویی را نیز خطاب به خانواده‌های خود ضبط کرده بودند.

خودکشی دو پسرعمو به خاطر علاقه به یک دختر

در این ویدئو که بعداً منتشر شد آن‌ها در مورد اینکه از سوی هیچ فردی برای انجام خودکشی تحت فشار نگرفته اند صحبت می‌کنند. در این ویدئو صدای یکی از آن‌ها شنیده می‌شود که رو به دوربین می‌گوید: «ما». شخصاً چنین تصمیمی گرفتیم. هیچ کس در این باره مقصر نیست

بنا به گزارش پلیس هند تصاویر و جزئیاتی که از تلفن همراه این دو نوجوان به دست آمد نشان از علاقه آن‌ها به یک دختر مشترک می‌داد. اجساد قربانیان پس از معاینه به خانواده‌های آن‌ها تحویل داده شد<sup>۲۶</sup>

<sup>26</sup> <https://www.aparat.com/v/9Jl7v>

پایان تلخ عشق پسر 20ساله و دختر 16ساله؛ یکی خودسوزی کرد،

دیگری حلق آویز شد!

روزنامه شرق نوشت

دختر نوجوان و 16ساله‌ای به نام «یاسمن» در شهر یاسوج، یک ماه پیش، اقدام به خودسوزی کرد و یک هفته پس از آن در بیمارستانی در شهر اصفهان از دنیا رفت.

آنگونه که برخی نزدیکان او گفته‌اند، یاسمن برای ازدواج با پسر مورد علاقه‌اش با مخالفت جدی برخی اعضای خانواده مواجه شد، با این حال او برای رسیدن به شریک زندگی خود تلاش بسیاری کرد اما به جایی نرسید و برخی اعضای خانواده برای ممانعتش از این کار با او به تندی برخورد کردند. پس از آن اما یاسمن و خواستگارش همچنان بر خواسته خود ایستادند، اما مقاومت آنان به جایی نرسید. این روایتی است از روز تلخ اقدام به خودکشی این دختر نوجوان: «یاسمن پس از برخوردی که با او شد، به آرامی و بی‌سروصدا برای خودکشی اقدام کرد، تنها چند روزی



از عروسی خواهر بزرگترش می‌گذشت و خانه آنها هنوز شلوغ بود و گاهی میهمانانی می‌آمدند و می‌رفتند، یاسمن از همین فرصت استفاده کرد و به سراغ خانه یکی از همسایه‌ها رفت و از آنها تقاضای نفت به بهانه درست کردن کباب برای میهمانان کرد، خانم همسایه هم با نیت خیر دبه کوچک نفت را به دستش داد، او اما با همین نفت به یکی از اتاق‌های خالی خانه رفت، دبه را روی سر خودش خالی کرد و کبریت را کشید... شعله‌های سوزناک آتش یاسمن را در آغوش کشیدند، فریادش به گوش اهالی خانه رسید، با اضطراب و عجله خود را به او رساندند، اما با مقداری تاخیر، یکی از اهالی خانه از دستپاچگی و برای نجات جان دخترک که در میان شعله‌ها ضجه می‌زد بر روی او آب ریخت، اما همین «آب کار را خراب‌تر کرد»

این قسمت ماجرا روز بعد در بیمارستانی در اصفهان معلوم شد وقتی پزشکان بیمارستان، میزان عفونت تنش ناشی از سوختگی را اعلام کردند.

آن سوی این ماجرا جوان عاشقی داشت به نام «جواد» 20ساله، که از یاسمن خواستگاری کرده بود، او بلافاصله پس از شنیدن خبر خودسوزی یاسمن خود را به اصفهان و بالای تخت محل بستری شدنش رساند، یاسمن هفت شب و روز را در آنجا بستری بود و در همه آن 168ساعت، جواد بالای سرش بود و از تن سوخته‌اش پرستاری می‌کرد، در همان روزهای دردناک بیمارستان بود، که به درخواست جواد و رضایت پدر و مادر یاسمن صیغه محرمیت میان آن دو اگرچه دیر اما عاقبت خوانده شد تا اگر عروس این قصه زنده از اصفهان برگشت، در مراسمی دیگر با هم پای سفره عقد رسمی بنشینند. این قصه اما تلخ‌تر از آن بود که شیرینی عروسی و سفره عقد به خود ببیند. تن یاسمن زیر لهیب آتش سوختگی و عفونت شدید، دوام نیاورد و جواد را تنها گذاشت و رفت. جنازه عروس مرده را به شهر زادگاهش دهدشت منتقل کردند. در همه مراسم ختم، جواد، داماد دقیقه‌نودی خانواده آنجا بود و از ته دل برای عشق به خاک آرمیده‌اش ناله می‌کرد. مراسم ختم که تمام شد جواد به یاسوج و نزد خانواده‌اش برگشت.

ده روز از مرگ یاسمن گذشته بود. اما او توان ماندن نداشت و عاقبت کار خودش را کرد. این روایت «میلاد آریانژاد» برادر جواد است که گفته: «ظهر آن روز جواد تا قبل از ناهار خواب بود، برای غذا بیدارش کردیم، جواد ماکارونی دوست داشت و مادرم به عشق او برایش این غذا را درست کرده بود، اما برخلاف همیشه جواد غذا نخورد، از مادرم کلید انباری را گرفت، به انباری رفت، طنابی را از آنجا برداشت و به جنگل بلوطی که انتهای کوچه بود رفت، چند لحظه بعد سروصدا و فریادی از کوچه شنیدیم، با عجله بیرون آمدیم و خبر دادند یک نفر بالای تپه . خودش را از یک درخت بلوط حلقه آویز کرده

من با سرعت بالا رفتم تن بی جان برادرم را دیدم که میان زمین و آسمان از درختی آویزان بود. تا او را پایین کشیدیم و به بیمارستان رساندیم، تمام کرده بود. جواد روزهای قبل که در مراسم یاسمن بود، به پدر و مادرم پیامک می زد که من خودم را می کشم، اما اینجا و در خانه یاسمن

نه، وقتی به خانه خودمان آمدم. مدتی که آنجا بود همیشه حواسمان به او بود فقط 10 دقیقه غفلت کردیم و او کار خودش را کرد.»<sup>۲۷</sup>

خودکشی پسر ۲۱ ساله به خاطر عشق اینستاگرامی | محتوای چت پسر با دختر قبل از خودکشی

مردی که پسر جوانش خودکشی کرده بود، پس از بررسی موبایل او به دوستی اینستاگرامی فرزندش با یک دختر پی برد و از پلیس کمک خواست....به گزارش همشهری آنلاین، چند روز قبل مرد میانسالی به دادسرای جنایی رفت و زمانی که در مقابل بازپرس میثم حسین پور قرار گرفت، گفت: مدتی قبل، پسر ۲۱ ساله‌ام از من خواست به خواستگاری دختری بروم که در فضای مجازی با او آشنا شده بود. از آنجایی که به گفته پسر آنها همدیگر را ندیده بودند و شناخت زیادی نسبت به دختر

---

<sup>27</sup> <https://www.khabaronline.ir/news/305661/%D9%BE%D8%A7%DB%8C%D8%A7%D9%86-%D8%AA%D9%84%D8%AE-%D8%B9%D8%B4%D9%82-%D9%BE%D8%B3%D8%B120%D8%B3%D8%A7%D9%84%D9%87-%D9%88-%D8%AF%D8%AE%D8%AA%D8%B116%D8%B3%D8%A7%D9%84%D9%87-%DB%8C%DA%A9%DB%8C-%D8%AE%D9%88%D8%AF%D8%B3%D9%88%D8%B2%DB%8C-%DA%A9%D8%B1%D8%AF-%D8%AF%DB%8C%DA%AF%D8%B1%DB%8C>

مورد علاقه‌اش به نام الینا نداشت از او خواستم که نخست شناخت  
بیشتری از این دختر پیدا و سپس ازدواج کند.

وی ادامه داد: این ماجرا گذشت تا اینکه چند شب قبل من و مادرش به  
میهمانی رفتیم و زمانی که به خانه برگشتیم، با بدن نیمه جان پسر در  
اتاقش در حالی که مقداری قرص برنج در کنارش بود مواجه شدیم.  
پسر را فوراً به بیمارستان منتقل کردیم اما بیمارستان مرگ پسر را  
تأیید کرده و علت فوت را مصرف قرص برنج اعلام کرد.

مرد میانسال ادامه داد: داخل گوشی پسر چت‌های او را با آن دختر  
دیدم و فهمیدم که پسر در این ۶ ماهی که با آن دختر دوست شده تا  
به حال نه او را دیده و نه حتی صدایش را شنیده است. به طوری که  
پسر بارها از او خواسته بود تا عکسی از خودش بفرستد یا حتی  
شماره‌ای از خودش بدهد تا صحبت کنند، اما آن دختر قبول نکرده بود.

وی افزود: زمانی که اصرارهای پسر زیاد شده بود، دختر ناشناس گفته که قصد ازدواج با شخص دیگری را دارد. پسر زمانی که از این موضوع با خبر شده از او خواسته که این کار را نکند و در نهایت هم به او گفته دست به خودکشی می‌زند. حتی دو فیلم کوتاه نیز از اقدام به خودکشی برای الینا ارسال کرده بود اما دوست اینستاگرامی پسر به او توجه نکرده و مرگ پسر بر اثر خودکشی رقم خورد.

در ادامه بررسی‌ها، این احتمال از سوی بازپرس جنایی مطرح شد که الینا اسمی دروغین بوده باشد و شخصی که با این پسر دوستی اینترنتی برقرار کرده، پسر بوده باشد بدین ترتیب پسر جوان، به خاطر عشق واهی دست به خودکشی زده است.

با این احتمال، بازپرس شعبه چهارم دادسرای امور جنایی تهران دستورشناسایی و بازداشت دوست اینستاگرامی را صادر کرد<sup>۲۸</sup>

<sup>28</sup> <https://www.hamshahrionline.ir/news/714044/%D8%AE%D9%88%D8%AF%DA%A9%D8%B4%DB%8C-%D9%BE%D8%B3%D8%B1-%DB%B2%DB%B1-%D8%B3%D8%A7%D9%84%D9%87-%D8%A8%D9%87-%D8%AE%D8%A7%D8%B7%D8%B1-%D8%B9%D8%B4%D9%82-%D8%A7%DB%8C%D9%86%D8%B3%D8%AA%D8%A7%DA%AF%D8%B1%D8%A7%D9%85%DB%8C->

## ماجرای عجیب خودکشی یک پسر جوان در تهران

پسر جوان وقتی در یک جشن عروسی با دختری آشنا شد، به او دل بست و پس از گذشت مدتی از آشنایی قول و قرار ازدواج گذاشتند. اما هنگامی که خانواده پسر برای خواستگاری آماده می‌شدند ناگهان اتفاق هولناکی رخ داد.

به گزارش ایسنا به نقل از «ایران»، ماجرای این آشنایی به هشت سال قبل بازمی‌گشت. زمانی که اشکان و پرستو در یک جشن عروسی همدیگر را برای نخستین بار دیدند و یک دل که نه صد دل عاشق هم شدند.

در این مدت اشکان حسابی درس خواند و مهندس نرم‌افزار شد. پرستو نیز لیسانس گرفت. اشکان پس از پایان تحصیلاتش راهی سربازی شد. اما در تمام این مدت با پرستو ارتباط تلفنی و تلگرامی داشت. هر از

گاهی نیز که به مرخصی می‌آمد به دیدن پرستو می‌رفت. اشکان در طول دوران سربازی لحظه شماری می‌کرد تا هر چه سریعتر دوران خدمتش تمام شود و به خواستگاری پرستو برود. سرانجام نیز ۱۰ روز قبل از پایان دوره سربازی‌اش وقتی به آخرین مرخصی آمد با پدر و مادرش درباره ازدواج با پرستو صحبت کرد. بعد هم قرار شد برای خواستگاری به خانه پدر پرستو در شمال بروند.

بدین ترتیب اشکان در تماس تلفنی با دختر موردعلاقه‌اش به او گفت که تصمیم دارند برای خواستگاری به خانه آنها بروند. اما آن روز ناگهان پرستو خبر ناباورانه‌ای به اشکان داد و کاخ رؤیاهایش را یکباره فروریخت: «اشکان من چند روز قبل با یکی از همکارانم نامزد کرده‌ام و» «قرار است به زودی هم ازدواج کنیم»



پسر جوان که با شنیدن این حرف شوکه شده بود ابتدا تصور کرد پرستو شوخی می‌کند. اما در گفت‌وگوهای بعدی مطمئن شد که او نامزد کرده است ناگهان تمام رؤیاهای هشت ساله‌اش را برباد رفته دید.

در این میان پرستو که متوجه شده بود اشکان حسابی به هم ریخته ناگهان صحبت از خودکشی به میان آورد و با ارسال تصویر تیغی گفت که می‌خواهد به زندگی‌اش پایان دهد. مهندس جوان با شنیدن این حرف سعی کرد او را از این تصمیم منصرف کند اما پرستو تأکید کرد که این تصمیم را عملی می‌کند. بالاخره اشکان نیز در اوج نابسامانی‌های روحی، روانی وقتی دختر مورد علاقه‌اش را مصمم دید به پرستو گفت: «حالا که تو می‌خواهی به این عشق پایان دهی زندگی برای من هم بدون ... تو رنگ و بویی ندارد پس من هم این زندگی را نمی‌خواهم! و

دختر و پسر جوان سرگرم ارسال پیام‌های تلگرامی بودند که ساعتی بعد اشکان عکسی از خودش ارسال کرد که طناب دار دور گردنش حلقه زده ... بود. بعد هم آخرین پیام خداحافظی ارسال شد و

پرستو که بادیدن این عکس و پیام‌ها به شدت ترسیده بود خیلی سریع پیامی برای اشکان فرستاد و نوشت: «تمامی ۷۱ دقیقه «چت» دروغ بوده ... است.» و

اما زمانی این پیام ارسال شد که پسر جوان عاشق‌پیشه به زندگی‌اش پایان داده بود.

هنوز ساعتی از این ماجرا نگذشته بود که مادر اشکان به خانه برگشت هرچه زنگ در را به صدا درآورد کسی پاسخ نداد. مادر که حالا دل‌آشوب شده بود با کمک همسایه‌ها قفل در را شکست. وقتی وارد آپارتمان شد از پسرش خبری نبود او سراسیمه خودش را به حیاط پشتی

خانه رساند. اما در کمال ناباوری با صحنه‌ای هولناک روبه‌رو شد. بعد هم فریادزنان از همسایه‌ها کمک خواست و بی‌حال روی زمین افتاد.

دقایقی بعد امدادگران اورژانس به محل حادثه رسیدند اما آنها پس از معاینات لازم اعلام کردند از مرگ پسر جوان ساعتی گذشته است. اما روز بعد و زمانی که یکی از نزدیکان اشکان به سراغ گوشی تلفن همراهش رفت ماجرای هولناک فاش شد. پیغام‌هایی که حکایت از ترغیب خودکشی داشت را دختری ارسال کرده بود که آنها او را به خوبی می‌شناختند.

بلافاصله خانواده پسر جوان از پرستو شکایت کردند. بدین ترتیب او برای تحقیقات به دادسرای جنایی تهران احضار شد. اما دختر جوان مدعی شد که در مرگ اشکان هیچ دخالتی نداشته است.

این در حالی بود که خانواده قربانی ادعای دیگری مطرح کردند. آنها گفتند: «پرستو همزمان با اینکه با اشکان در ارتباط بوده با یکی از همکارانش نیز رابطه دوستی داشته است. او چند روز بعد از مراسم خاکسپاری اشکان با پسر جوان عقد کرده و این موضوع نشان می‌دهد مرگ اشکان با برنامه قبلی طراحی شده است. از طرفی طبق اطلاعاتی که به دست آوردیم مشخص شد آخرین نفری که با اشکان تماس گرفته پرستو بوده است. پس او می‌توانست موضوع را به ما اطلاع دهد و از «تصمیم اشکان با خبرمان کند»

با توجه به اظهارات خانواده اشکان، مدارک موجود در پرونده و بررسی‌های پلیسی بازپرس ایلخانی از شعبه هشتم دادرسی جنایی تهران برای دختر جوان قرار وثیقه ۲۰۰ میلیون تومانی صادر کرد و تحقیقات جنایی در این باره با بررسی پرینت مکالمات و پیام‌های تلگرامی تا کشف حقیقت ادامه دارد<sup>۲۹</sup>

---

<sup>29</sup> <https://www.isna.ir/news/95060101794/%D9%85%D8%A7%D8%AC%D8%B1%D8%A7%DB%8C-%D8%B9%D8%AC%DB%8C%D8%A8-%D8%AE%D9%88%D8%AF%DA%A9%D8%B4%DB%8C-%DB%8C%DA%A9-%D9%BE%D8%B3%D8%B1-%D8%AC%D9%88%D8%A7%D9%86-%D8%AF%D8%B1-%D8%AA%D9%87%D8%B1%D8%A7%D9%86>

معمولا پایان عشق های این چنین خوب نیست و پایان تلخی دارد...  
پس باید عشق را فقط به خدا قرار داد و قلبمان منحصر در عشق الهی  
باشد.

در مناجات شعبانیه آمده است:

خدایا! اگر مرا داخل جهنم هم ببری انجا اعلام می کنم که دوست دارم..

بعضی از نوجوان ها و جوان ها خودزنی می کنند!

مادری می گفت پسرم تو خانه گاهی دو طرف خود قمه و چاقو گذاشته

به خودش چاقو می زند و بدن خود را مجروح می کند!

این نتیجه ورود غیر خدا به قلب است....

خانم ها و دخترهای بی حجاب و بی حیا نمونه ای از ورود غیر خدا به

قلبشان می باشد!

این بی حیاها که حیا را قورت داده اند! بجای اینکه در قلبشان خدا

باشد، در قلبشان شیطان لانه کرده است!

معمولا اینها عاقبت خوبی ندارند و عاقبت اینها یا به اعتیاد یا به

خودفروشی و فساد و فحشا یا به خودکشی و... غیره ختم می شود!

## چکار کنیم تا غیر خدا را به قلبمان راه ندهیم؟

باید معرفت خودمان را نسبت به خدا افزایش دهیم و بالا ببریم.

در این زمینه باید کتابهای اعتقادی را زیاد بخوانیم. سخنرانی های مذهبی

گوش بدهیم و با علما و روحانیت ارتباط داشته باشیم...

باید در زندگی اولیا خدا بنگریم و ببینیم شبانه روز آنها چگونه بوده

است.

تفکر کنیم چرا چوپانی مانند اویس قرن اینهمه عبادت می کرده است؟

بطوری که گاهی از اول شب در یک رکوع یا یک سجده تا صبح بوده

است!

یا حسنعلی نخودکی گاه در پشت بام حرم رضوی در زمستان و زیر برف

تا صبح در یک رکوع بوده است و....

باید به نماز و دعا و ذکرها و حضور در مساجد و مکان های دینی مانند  
حرم امامان علیهم السلام و امامزادگان و غیره بیشتر اهمیت بدهیم.  
باید از افراد بی دین فاصله بگیریم و با آنها رفت و آمد نداشته باشیم  
باید مواظب باشیم گرفتار زن پرستی و فرزند پرستی و پول پرستی  
نشویم!

پایان